

حفظیات ادبیات پایہ دوازدهم

شامل:

معنی و اڑه

نمره املا

معنی ابیات و عبارات پر تکرار

اشعار حفظ

تاریخ ادبیات

احسان محسن

۱- **پویدن:** حرکت به سوی مقصدی برای به دست آوردن و جست و جوی چیزی، تلاش، رفتن. ۲- **ثنا:** ستایش، سپاس.

۳- **جزا:** پاداش کار نیک. ۴- **جلال:** بزرگواری، شکوه، از صفات خداوند که به مقام کبریایی او اشاره دارد. ۵- **جود:** بخشش، سخاوت، کرم. ۶- **حکیم:** دانا به همه چیز، دانای راست کردار، از نام های خداوند تعالی؛ بدین معنا که همه کارهای خداوند از روی دلیل و برهان است و کار بیهوده انجام نمی دهد. ۷- **رحیم:** بسیار مهربان از نام ها و صفات خداوند.

۸- **روی:** مجازاً امکان، چاره. ۹- **سرور:** شادی، خوشحالی. ۱۰- **سزا:** سزاوار، شایسته، لایق. ۱۱- **شبه:** مانند، مثل، همسان.

۱۲- **عز:** ارجمندی، گرامی شدن، مقابل ذل. ۱۳- **فضل:** بخشش، کرم. ۱۴- **کریم:** بسیار بخشنده، بخشاینده، از نام ها و صفات خداوند. ۱۵- **ملک:** پادشاه، خداوند. ۱۶- **نماینده:** آن که آشکار و هویدا می کند، نشان دهنده. ۱۷- **وهم:** پندار، تصوّر، خیال. ۱۸- **یقین:** بی شبهه و شک بودن، امری که واضح و ثابت شده باشد. ۱۹- **گنج حکمت:** گمان. ۲۰- **اعراض:** روی گرداندن از کسی یا چیزی، روی گردانی. ۲۱- **انابت:** بازگشت به سوی خدا، توبه، پشیمانی. ۲۲- **انبساط:** حالتی که در آن، احساس بیگانگی و ملاحظه و رودربایستی نباشد؛ خودمانی شدن. ۲۳- **باسق:** بلند، بالیده. ۲۴- **بنات:** ج بنت، دختران. ۲۵- **بنان:** سرانگشت، انگشت. ۲۶- **تاک:** درخت انگور، رز. ۲۷- **تتمه:** باقی مانده؛ تتمه دور زمان؛ مایه تمامی و کمال گردش روزگار، مایه تمامی و کمال دور زمان رسالت. ۲۸- **تحفه:** هدیه، ارمغان. ۲۹- **تحیز:** سرگشتگی، سرگردانی.

۳۰- **تضرع:** زاری کردن، التماس کردن. ۳۱- **تقصیر:** گناه، کوتاهی، کوتاهی کردن. ۳۲- **جسیم:** خوش اندام. ۳۳- **حلیه:** زیور، زینت. ۳۴- **خوان:** سفره، سفره فراخ و گشاده. ۳۵- **دایه:** زنی که به جای مادر به کودک شیر می دهد یا از او پرستاری می کند. ۳۶- **ربیع:** بهار. ۳۷- **روزی:** رزق، مقدار خوراک یا وجه معاش که هر کس روزانه به دست می آورد یا به او می رسد.

۳۸- **شفیع:** شفاعت کننده، پایمرد. ۳۹- **شهد:** عسل؛ شهد فایق؛ عسل خالص. ۴۰- **صفوت:** برگزیده، برگزیده از افراد بشر. ۴۱- **عاکفان:** ج عاکف، کسانی که در مدتی معین در مسجد بمانند و به عبادت پردازند. ۴۲- **عزّو جلّ:** گرامی، بزرگ و بلند مرتبه است؛ بعد از ذکر نام خداوند به کار می رود. ۴۳- **عصاره:** آبی که از فشردن میوه یا چیز دیگر به دست آورند؛ افشیره، شیر. ۴۴- **فاحش:** آشکار، واضح. ۴۵- **فایق:** برگزیده، برتر. ۴۶- **فراش:** فرش گستر، گسترنده فرش. ۴۷- **قبا:** جامه، جامه ای که از سوی پیش باز است و پس از پوشیدن دو طرف پیش را با دکمه به هم پیوندند. ۴۸- **قدوم:** آمدن، قدم نهادن، فرارسیدن. ۴۹- **قسیم:** صاحب جمال. ۵۰- **کاینات:** ج کاینه، همه موجودات جهان. ۵۱- **کرامت کردن:** عطا کردن، بخشیدن. ۵۲- **مراقبت:** در اصطلاح عرفانی، کمال توجه بنده به حق و یقین بر اینکه خداوند در همه احوال، عالم بر ضمیر اوست؛ نگاه داشتن دل از توجه به غیر حق. ۵۳- **مزید:** افزونی، زیادی. ۵۴- **مطاع:** فرمانروا، اطاعت شده، کسی که دیگری فرمان او را می برد. ۵۵- **معاملت:** اعمال عبادی، احکام و عبادات شرعی، در متن درس، مقصود همان کار مراقبت و مکاشف است. ۵۶- **معترف:** اقرار کننده، اعتراف کننده. ۵۷- **مفخر:** هر چه بدان فخر کنند و بنازند؛ مایه افتخار.

۵۸- **مفرح:** شادی بخش، فرح انگیز. ۵۹- **مکاشفت:** کشف کردن و آشکار ساختن، در اصطلاح عرفانی، پی بردن به حقایق است. ۶۰- **منسوب:** نسبت داده شده. ۶۱- **منت:** سپاس، شکر، نیکویی. ۶۲- **منکر:** زشت، ناپسند. ۶۳- **موسم:** فصل، هنگام، زمان. ۶۴- **ناموس:** آبرو، شرافت. ۶۵- **نبات:** گیاه، رُستنی. ۶۶- **نبی:** پیغمبر، پیام آور، رسول. ۶۷- **نسیم:** خوش بو. ۶۸- **واصفان:** ج واصل، وصف کنندگان، ستایندگان. ۶۹- **ورق:** برگ. ۷۰- **وسیم:** دارای نشان پیامبری. ۷۱- **وظیفه:** مقرری، وجه معاش. ۷۲- **وظیفه روزی:** رزق مقرر و معین.



املا

۱- تو نماینده فضلِی، تو سزاوارِ (سنایی / ثنایی).

۲- تو حکیمی تو (عزیمی / عظیمی) تو کریمی، تو رحیمی.

۳- نتوان (شبح / شبه) تو گفتن، که تو در (وحم / وهم) نیایی.

۴- همه (عزّی / عَطّی) و جلالی، همه علمی و یقینی.

۵- همه نوری و (سروری / سروری) همه جودی و (جزایی / جذایی).

۶- همه (غیبی / قیبی) تو بدانی، همه عیبی تو بیوشی.

۷- همه بیشی تو بکاهی، همه کمی تو (فضایی / فزایی).

۸- لب و دندانِ (ثنایی / سنایی) همه توحید تو گوید.

۹- طاعتش موجبِ (غربت / قربت) است.

۱۰- به شکر اندرش (مذید / مزید) نعمت.

۱۱- هر نفسی که فرو می رود مُمد (حیا ط / حیات) است و چون بر می آید (مُفرّح / مُفرّه) ذات.

۱۲- کز (عهده / عده) شکرش به در آید.

۱۳- بنده همان به که ز (تقصیر / تقصیر) خویش (عذر / عُذر) به درگاه خدای آورد.

۱۴- ورنه (صزاوار / سزاوار) خداوندی اش کس نتواند که به جای آورد.

۱۵- (خان / خوان) نعمتِ (بی دریغش / بی دریغش) همه جاکشیده.

۱۶- پرده ناموسِ (بنده گان / بندگان) به گناه (فاهش / فاحش) ندرد.

۱۷- وظیفه روزی به (ختای / خطای) مُنکر نبرد.

۱۸- فراشِ بادِ (سبا / صبا) را گفته تا فرشِ (ذمردین / زمردین) بگسترد.

۱۹- دایه ابر بهاری را فرموده تا بناتِ (نبات / نباط) در (محد / مهد) زمین بپرورد.

۲۰- (اتفال / اطفال) شاخ را به قدوم (موسم / موسم) ربیع، کلاه شکوفه بر سر نهاده.



۲۱- (عُصَارَة / عَصَارَة) تاکی به قدرت او شهد (فایغ / فایق) شده.

۲۲- تخم خرمایی به تربیتش، نخلِ (باسغ / باسق) گشته.

۲۳- تا تو نانی به کف آری و به (غفلت / قفلت) نخوری.

۲۴- همه از (بحر / بهر) تو سرگشته و فرمانبردار / شرط (انساف / انصاف) نباشد که تو فرمان نبری.

۲۵- مفخرِ موجودات و رحمتِ عالمیان و (صفوت / سفوت) آدمیان و (تطمه / تتمه) دورِ زمان.

۲۶- شفیع (متاع / مُطاع) نبی کریم / (قَسیم / غسیم) (جثیم / جسیم) (وصیم / وَسیم)

۲۷- حَسَنَتِ جمیعُ (خساله / خصاله) صَلَّوْا عَلَیْهِ وَآلِهِ.

۲۸- چه باک از (بهر / بحر) موج آن را، که باشد نوح کشتیبان.

۲۹- دَسِتِ (عنابت / انابت) به امیدِ اجابت به درگاه حق بردارد

۳۰- بازش (بخاند / بخواند) باز (اعراز / اعراض) فرماید.

۳۱- بار دیگرش به (تزرع / تَضَرَّع) و زاری بخواند.

۳۲- (آکفان / عاکفان) کعبهٔ جلالش به (تفسیر / تقصیر) عبادت، (مُعترف / مئترف) است.

۳۳- (واصفان / واسفان) (هلیه / حلیه) جمالش به (تَحْیِر / تَهْیِر) (منسوب / منسوب)

۳۴- یکی از صاحبِ دلان سربه جیبِ (مراغبت / مراقبت) فروبرده بود و در (بهر / بحر) مکاشفت، (مستغرق / مستغرق) شده.

۳۵- آن گاه که از این معاملت باز آمد، یکی از یاران به طریقِ (انبساط / انبساط) گفت.

۳۶- از این بوستان که بودی ما را چه (تُهفه / تُحفه) کرامت آوردی؟

۳۷- وان که دید از (هیرتش / حیرتش)، کلک از بنان افکنده ای.

۳۸- گویند که (بَتی / بَطی) در آبِ روشنایی ستاره می دید.

۳۹- چون بارها بیاموزد و حاصلی ندید، (فروگذاشت / فروگذاشت).

۴۰- (سمرت / ثمرت) این تجربت آن بود که گرسنه بماند.



تاریخ ادبیات

-	غزل «ملکا ذکر تو گویم»	حکیم سنایی غزنوی
-	گلستان (نثر+نظم)	سعدی
-	کلیله و دمنه	نصرالله منشی (مترجم)

ابیات و عبارات پر تکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	پرده ناموس بندگان به گناه فاحش ندرد معنی: خداوند آبروی بندگان را به سبب گناه آشکار نمی برد معنی: خداوند آبروی بندگان را به خاطر گناه آشکار نمی برد معنی: آبروی بندگان را با گناه آشکار نمی ریزد	خ ۹۸ دی ۹۸ خ ۱۴۰۱
۲	وظیفه روزی به خطای منکر نبرد معنی: روزی مقدر کسی را به خاطر خطای زشت قطع نمی کند معنی: وجه معاش (رزق و روزی تعیین شده) را به دلیل خطای زشت قطع نمی کند. معنی: روزی مقرر آن ها را با وجود خطاهای زشت شان قطع نمی کند. معنی: خداوند رزق و روزی مقرری بندگان را به دلیل گناهان ناپسند آن ها قطع نمی کند	دی ۹۸ خ ۱۴۰۱ دی ۱۴۰۱ خرداد ۱۴۰۳
۳	خوان نعمت بی دریغش همه جا کشیده معنی: سفره نعمت های بی مضایقه و سخاوتمندانه خداوند برای همه پهن شده است معنی: سفره نعمت بی مضایقه اش (بی چشم داشت) همه جا گسترده است معنی: سفره نعمت های بی مضایقه خداوند همه جا گسترده شده است	ش ۹۸ ش ۱۴۰۳ خ ۱۴۰۴
۴	هر نفسی که فرو می رود ممد حیات است معنی: هر نفسی که پایین می رود (دم) یاری کننده زندگی است معنی: هر نفسی که می کشیم یاری دهنده زندگی است معنی: هر نفسی که کشیده می شود کمک کننده زندگی است	ش ۹۹ ش ۱۴۰۲ ش ۱۴۰۴
۵	و چون بر می آید مفرح ذات معنی: و هنگامی که بالا می آید (بازدم) شادی بخش وجود است. معنی: وقتی که نفس بیرون می آید (بازدم) شادی بخش وجود است	ش ۹۹ خ ۱۴۰۴
۶	تخم خرمایی به تربیتش نخل باسق گشته معنی: هسته خرمایی با پرورش و توجه او، نخلی بلند گردیده است. معنی: هسته خرمایی با توجه خداوند درخت خرمای بلندی شده است	ش ۱۴۰۱ دی ۱۴۰۱

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	دامنم از دست برفت معنی: اختیارم را از دست دادم.	درس ۱ - دی ۹۷
۲	یکی از صاحب‌دلان سر به جیب مراقبت فرو برده بود معنی: یکی از عارفان در حال تفکر عارفانه و توجه به حق بود	درس ۱ - خ ۹۹
۳	از دست و زبان که برآید معنی: هیچ کس نمی‌تواند با رفتار و سخنانش از عهده شکرگزاری خداوند برآید.	درس ۱ - دی ۹۹
۴	کرم بین و لطف خداوندگار معنی: بخشش و مهربانی خداوند را ببین که چقدر زیاد است. بنده گناه می‌کند و او از گناه بنده اش خجالت زده است	درس ۱ - ش ۱۴۰۰
۵	عصاره تاکی به قدرت او شهد فایق شده معنی: شیرین درخت انگور با قدرت او، عسلی خالص شده	درس ۱ - خ ۱۴۰۲
۶	دست انابت به امید اجابت به درگاه حق بر دارد معنی: به امید برآورده شدن توبه به درگاه خداوند روی می‌آورد	درس ۱ - خ ۱۴۰۳
۷	باران رحمتی حسابش همه را رسیده معنی: رحمت خداوند همچون باران فراوانی است که به همه رسیده است.	درس ۱ - دی ۱۴۰۳



معانی لغت

۷۳- **ادیب**: آداب دان، ادب شناس، سخن دان، معلّم و مربّی. ۷۴- **افسار**: تسمه و ریسمانی که به سروگردن اسب و الاغ و... می‌بندند. ۷۵- **اکراه**: ناخوشایند بودن، ناخوشایند داشتن امری. ۷۶- **تزویر**: نیرنگ، دورویی، ریاکاری. ۷۷- **حد**: کیفر و مجازات شرعی برای گناهکار و مجرم. ۷۸- **خمار**: می فروش. ۷۹- **دار ملک**: سرزمین. ۸۰- **داروغه**: پاسبان و نگهبان، شب گرد. ۸۱- **درهم**: درم، مسکوک نقره، که در گذشته، به عنوان پول رواج داشته و ارزش آن کسری از دینار بوده است؛ در متن درس، مطلق پول مورد نظر است. ۸۲- **دینار**: واحد پول، سکه طلا که در گذشته رواج داشته است. در متن درس، مطلق پول است؛ وزن و ارزش دینار در دوره‌ها و مناطق مختلف، متفاوت بوده است. ۸۳- **ذوالجلال**: خداوند، پروردگار، خداوند صاحب جلال و عظمت. ۸۴- **زاهد**: پارسای گوشه نشین که میل به دنیا و تعلّقات آن ندارد. ۸۵- **صنعت**: پیشه، کار، حرفه. ۸۶- **صواب**: درست، پسندیده، مصلحت. ۸۷- **غرامت**: تاوان، جبران خسارت مالی و غیر آن. ۸۸- **گرو**: دارایی یا چیزی که برای مطمئن ساختن کسی در به انجام رساندن تعهدی به او داده می‌شود؛ گرو. ۸۹- **بردن**: مال کسی را به عنوان وثیقه گرفتن و نزد خود نگه داشتن؛ موفق شدن در مسابقه و به دست آوردن گرو. ۹۰- **محتسب**: مأمور حکومتی شهر که کار او نظارت بر اجرای احکام دین و رسیدگی به اجرای احکام شرعی بود. ۹۱- **مدام**: همیشه، پیوسته، می. ۹۲- **واعظ**: پند دهنده، سخنور اندرزگو. ۹۳- **والی**: حاکم، فرمانروا. ۹۴- **وجه**: ذات، وجود.

املا

۴۱- **محتسب / مُحتصب** (مستی به ره دید و گریبانش گرفت).

۴۲- مست گفت ای دوست، این پیراهن است (افسار / افسار) نیست.

۴۳- گفت می باید تو را تا خانه (غازی / قاضی) برم.

۴۴- گفت تا (داروقه / داروغه) را گوئیم در مسجد بخواب.

۴۵- گفت مسجد (خابگاه / خوابگاه) مردم بدکار نیست.

۴۶- گفت: کار شرع، کار (درهم / درحم) و دینار نیست.

۴۷- گفت از (بجر / بهر) (گرامت / غرامت)، جامه ات بیرون کنم.

۴۸- گفت در سر عقل باید بی کلاهی (آر / عار) نیست.

۴۹- گفت باید (هد / حد) زند هشیار مردم مست را.

۵۰- از (بجر / بهر) تو (سد / صد) بار ملامت بکشم.



۵۱- (زاهد / زاهد) (ظاهرپرست / ضاهرپرست)، از حال ما آگاه نیست.

۵۲- در حق ما هرچه گوید جای هیچ (اکراح / اکراه) نیست.

۵۳- چو (آجز / عاجز) گشت خسرو در جوابش / نیامد بیش پرسیدن (ثوابش / صوابش).

۵۴- دور شو از برم ای (واعض / واعظ) و بیهوده مگوی.

۵۵- من نه آنم که دگر، گوش به (تذویر / تزویر) کنم.

۵۶- گفت ای محتسب، (بگزار / بگذار) رو / از (برهنه / برحنه) کی توان بردن گرو.

۵۷- (حان / هان) ای پسر بکوش که روزی پدرشوی.

۵۸- خواب و خورت ز مرتبه (خیش / خویش) دور کرد.

۵۹- یک دم غریق (بهر / بحر) خدا شو گمان مبر / کز آب (هفت بهر / هفت بحر) به یک موی، ترشوی.

۶۰- در راه (ذولجلال / ذوالجلال) چوبی پا و سرشوی.

۶۱- (وج / وجه) خدا اگر شودت، (منضر / منظر) (نظر / نذر).

تاریخ ادبیات

پروین اعتصامی	دیوان اشعار	قطعه «مست و هشیار» از این کتاب است و طنزی شبیه حافظ دارد.
نظامی	مناظره خسرو و فرهاد	(قلمرو ادبی)
حافظ	غزل «در مکتب حقایق»	-

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	گفت از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم معنی: مأمور گفت برای جریمه لباس را از تو می گیرم معنی: گفت: برای جریمه و تاوان، لباس را از تو می گیرم	خ ۹۹ خ ۱۴۰۰
۲	گفت دیناری بده پنهان و خود را وارهان معنی: محتسب: پولی بده و خود را نجات بده معنی: گفت پنهانی به من پولی (رشوه ای) بده و خود را خلاص کن	خ ۱۴۰۱ ش ۱۴۰۴
۳	گفت کار شرع کار درهم و دینار نیست معنی: مست: موضوعات دینی با پول (رشوه) حل نمی شود. معنی: کاری که در شرع حرام است با دادن رشوه حلال نمی شود. (نکوهش رشوه خواری)	خ ۱۴۰۱ ش ۱۴۰۲

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	گفت: جرم راه رفتن نیست، ره هموار نیست . معنی: اوضاع جامعه نابه سامان (نامساعد) است.	درس ۲ - دی ۹۷
۲	گفت: نزدیک است والی را سرای آنجا شویم . معنی: گفت: خانه حاکم نزدیک است به آنجا برویم.	درس ۲ - ش ۹۸
۳	گفت از بهر غرامت جامه ات بیرون کنم معنی: مأمور گفت برای جریمه لباس را از تو می گیرم. مست گفت لباس پوشیده و کهنه است و به سبب فقر، فقط ظاهر لباس را دارد.	درس ۲ - خ ۹۹

معانی لغت

۹۵- **اجانب:** جِ اجنبی، بیگانگان. ۹۶- **احداث شدن:** ساخته شدن. ۹۷- **استقرار:** برپایی، برقرار و ثابت کردن کسی یا چیزی در جایی، مستقر شدن. ۹۸- **بیت الاحزان:** خانهٔ غم‌ها، جای بسیار غم‌انگیز، طبق روایات نام کلبه‌ای است که حضرت یعقوب در آن در غم فراقِ یوسف گریه می‌کرده است. ۹۹- **بیت الحزن:** خانهٔ غم، ماتمکده. ۱۰۰- **ثابت قدم:** ثابت رأی و ثابت عزم، دارای ارادهٔ قوی. ۱۰۱- **سلسله جنبان:** محرّک، آن‌که دیگران را به کاری برمی‌انگیزد. ۱۰۲- **ظرف:** کناره، کنار. ۱۰۳- **مسلك:** روش، طریق. ۱۰۴- **موافق:** هم‌رای و همراه

املا

۶۲- با آن‌که جیب و جام من از مال و می، (تُحی / تُهی) است.

۶۳- ما را (فراقتی / فراغتی) است که جمشید جم نداشت.

۶۴- (انصاف / انصاف) و عدل داشت موافق بسی ولی / چون فرخی موافقِ (سابت ثابت / ثابت قدم) نداشت.

۶۵- همتم (بدرغۀ / بدرقۀ) راه کن ای (تایر / طایر) قدس

۶۶- فرخی ز جان و دل، می‌کُند در این (مهفل / محفل)، / دل (نثار / نثار) استقلال، جان فدای آزادی.

۶۷- نالۀ مرغ (اسیر / عصیر)، این همه (بحر / بهر) وطن است.

۶۸- (مثلک / مسلک) مرغ گرفتارِ قفس همچو من است.

۶۹- ز اشک ویران کنش آن خانه که (بیت الهزن / بیت الحزن) است.

۷۰- جامه‌ای کو نشود غرقه به خون، (بحر / بهر) وطن.

۷۱- ملت امروز یقین کرد که او (احرمن / اهرمن) است.

۷۲- (نشات / نشاط) (قربت / غربت) از دل کی بُرد (هُب / حُب) و وطن بیرون.

۷۳- در (بیت الاهزان / بیت الاحزان) درآمد و نالید.

۷۴- پشت سر نیروهای ما، ارتفاعاتِ (موصوم / موسوم) به کله (غندی / قندی) بود.

۷۵- دشمن با (استقرار / استغرار) (صلاح‌های / سلاح‌های) زیادی، (غله / قله) را در دست داشت.

۷۶- (احداس / احداث) یک خاکریز دوجداره را تنها راه حل می دانست.

۷۷- با توجه به امکانات (مهدود / محدود) مهندسی و دید و تسلط دشمن، قبول و اجرای این طرح، خیلی سخت بود.

۷۸- به اجرای این طرح، ایمان داشت و با (قاتعیت / قاطعیت) می گفت خاکریز را صبح، (تهویل / تحویل) می دهم.

۷۹- اما این کار، شهید ساجدی را (رازی / راضی) نمی کرد.

۸۰- (رزمنده گان / رزمندگان) توانستند در برابر نیروهای دشمن، مقاومت کنند

تاریخ ادبیات

فرخی یزدی	دیوان اشعار	غزل «دفتر زمانه» از این کتاب است.
ابوالقاسم عارف قزوینی	دیوان اشعار	غزل «آزادی» از این کتاب است و جزء اشعار وطن پرستانه اوست که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه اشاره دارد.
عیسی سلمانی لطف آبادی	روایت سنگرسازان ۲ (نثر)	موضوع آن دفاع مقدس است پس در ادبیات انقلاب جای می گیرد

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	در دفتر زمانه فتد نامش از قلم هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت معنی: در گذر روزگار ملتی که نویسنده و شاعر نداشته باشد فراموش می شود معنی: در گذر روزگار ملتی که نویسنده و شاعر نداشته باشد فراموش می شود معنی: در گذر روزگار فراموش می شود	دی ۹۸ دی ۱۴۰۲ ش ۱۴۰۴
۲	ناله مرغ اسیر این همه بهر وطن است معنی: ناله ها و شعرهای غم انگیز من شاعر برای دوری از وطن است معنی: شعر (اعتراض، گله، شکایت) شاعر یا عارف قزوینی برای وطن است	ش ۱۴۰۰ دی ۱۴۰۴
۳	مسلك مرغ گرفتار قفس همچو من است معنی: شیوه پرنده گرفتار نیز مثل من است که در دوری از وطن می نالد معنی: راه و روش پرنده زندانی در قفس مثل من است	ش ۱۴۰۰ دی ۱۴۰۳

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	فکری ای هم وطنان در ره آزادی خوش معنی: ای هم میهنان برای آزادی خویش چاره ای بیندیشید، هر کس در پی چاره نباشد با من زندانی تفاوتی ندارد.	درس ۳ - ۱۴۰۱ خ
۲	با آنکه جیب و جام من از مال و می تهی است معنی: با آنکه جیبم از مال و جامم از شراب، خالی است (تهی دست هستم) اما آسایشی دارم که جمشید نیز آن را نداشت	درس ۳ - خ ۱۴۰۲

معانی لغت



۱۰۵- **آوند:** آونگ، آویزان، آویخته. ۱۰۶- **ارغند:** خشمگین و قهرآلود. ۱۰۷- **ازهم گسستن:** نابود کردن. ۱۰۸- **بگسل:** پاره کن، جداکن؛ نابود کن. ۱۰۹- **پس افکند:** پس افکنده، میراث. ۱۱۰- **زُل زدن:** با چشمی ثابت و بی حرکت به چیزی نگاه کردن. ۱۱۱- **ستوران:** ج ستور، حیوانات چارپا خاصه اسب، استرو خر. ۱۱۲- **سریر:** تخت پادشاهی، اورنگ. ۱۱۳- **سعد:** خوشبختی، متضاد نحس، اختر سعد: سیاره مشهور مشتری است که به «سعد اکبر» مشهور است. ۱۱۴- **سفله:** فرومایه، بدسرشت. ۱۱۵- **سلانه سلانه:** آرام آرام، به آهستگی. ۱۱۶- **شرزه:** خشمگین، غضبناک. ۱۱۷- **ضماد:** مرهم، دارو که به جراحت نهند؛ ضماد کردن: بستن چیزی بر زخم، مرهم نهادن. ۱۱۸- **عامل تخریب:** شخصی نظامی که کارش نابود کردن هدف‌های نظامی به وسیله انفجار و کار گذاشتن تله‌های انفجاری است. ۱۱۹- **عطا دادن:** بخشش، بخشیدن. ۱۲۰- **فسرده:** یخ زده، منجمد. ۱۲۱- **کلوخ:** پاره گل خشک شده به صورت سنگ، پاره گل خشک شده به درشتی مُشت یا بزرگ‌تر. ۱۲۲- **کله خود:** کلاه خود، کلاه فلزی که در جنگ بر سر می‌گذارند. ۱۲۳- **گرزه:** ویژگی نوعی مارسمی و خطرناک. ۱۲۴- **معجر:** سرپوش، روسری. ۱۲۵- **معطل:** بیکار، بلا تکلیف؛ معطل کردن: تأخیر کردن، درنگ کردن. ۱۲۶- **نحس:** شوم، بدیمن، بد اختر

املا

۸۱- تا واره‌ی از دم (سطوران / ستوران) / وین مردم (نحس / نحس) دیومانند.

۸۲- با شیر سپهر بسته پیمان / با اختر (صعد / سعد)، کرده پیوند.

۸۳- بروی بنواز (ظربتی / ضربتی) چند.

۸۴- کافور بر آن (ظمداد / ضماد) کردند.

۸۵- افسرده مباش، (خوش / خُش) همی خند.

۸۶- برکش ز سر این سپید (مئجر / معجر).

۸۷- بنشین به یکی کبود (ارند / اورند).

۸۸- بگرای چو ازدهای (گرده / گرزه).

۸۹- بخروش چو (شرده / شرزه) شیر (ارقند / ارغند).

۹۰- بفکن ز پی این (اثاث / اساس) تزویر.

۹۱- زین بی خردان (صفله / سفله)، بستان.



۹۲- (صریر / سریر) مُلک، عطا داد کردگار تورا.

۹۳- یا که محتاج (فرومایع / فرومایه) شود، مرد کریم.

۹۴- در این سال، به (تهریک / تحریک) بیگانگان، (هرج و مرج / حرج و مرج) قلمی و اجتماعی و (حتاکی / هتاکی) بیگانگان در (متبوعات / مطبوعات)، بروز کرده بود.

۹۵- به من نگو دشت به این بزرگی را (مین گزاری / مین گذاری) کنم.

۹۶- دشمن (عن غریب / عن قریب) است که توی دشت وسیع، عملیات کند.

۹۷- همین پانزده مین را در مقابل دشمن، کار (بگذارید / بگزارید).

۹۸- حاجی خودش از (آملان / عاملان) بزرگ و قدیمی تخریب است.

۹۹- ما که باشیم که شما را سرکار (بگزاریم / بگذاریم).

۱۰۰- خداوند کریم است، بروید و (مُعْتَل / مُعْطَل) نکنید.

۱۰۱- بزنیم به دشت؛ روبه روی (مواضع / مواضع) عراقی ها.

۱۰۲- احمد رضا، (ذُل / زُل) می زند به چشمان خر.

۱۰۳- از چشمانش، شرارت و (هیله / حيله) گری می بارد.

۱۰۴- خر، (صلانه صلاانه / سلانه سلانه) راه می آید و گاهی می ایستد و علف و (خواری / خاری) را (پوزه / پوزه) می زند.

۱۰۵- خر، سرش را بالا می گیرد و (آرار / عرعر) می کند.

۱۰۶- چنان زدم که دیگر، (حوس / هوس) نکند بی موقع آواز بخواند.

۱۰۷- بگوئیم (هریف / حریف) یک الاغ نشدیم.

۱۰۸- مثل اینکه ماجرا را (هدس / حدس) زده است.

۱۰۹- متوجه خرابکاری ما شده و به ما (تعنه / طعنه) می زند.

۱۱۰- همه چیز را برایش مو به مو (توزیح / توضیح) می دهیم.

۱۱۱- یک عراقی را (عصیر / اسیر) کرده اند تا اطلاعاتی از او بگیرند.

۱۱۲- با هزار مینی که ایرانی ها توی دشت گذاشته اند، (تلفات / تلفات) سنگینی خواهیم داد.



۱۱۳- اسیر (بعضی / بعضی) لبخندی می زند.

۱۱۴- همه ما زل زدیم، در میان (بُخت و حیرت / بُهت و حیرت)، اسیر دشمن.

تاریخ ادبیات



وی در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، قصیده «دماوندیه» را سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار و آزار و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تأثیرپذیری از این معانی گفته است.	دیوان اشعار	محمّد تقی بهار (معروف به ملک الشعرا)
موضوع آن دفاع مقدس است پس در ادبیات انقلاب جای می گیرد	قصه شیرینِ فرهاد (نثر)	احمد عربلو

ابیات و عبارات پر تکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	بفکن ز پی این اساس تزویر پایه و بنیان این همه مکرو فریب را نابود کن پایه های ریا و دورویی را نابود گردان اساس ریاکاری را نابود کن معنی:	دی ۹۷ ش ۱۴۰۳ دی ۱۴۰۴
۲	بگرای چو اژدهای گرز مانند اژدهایی سمی یا خطرناک حمله کن همانند اژدهای سمی و زهردار حمله کن معنی:	خ ۹۸ خ ۹۹
۳	تو مشّت درشت روزگاری ای دماوند! تو مشّت درشت روزگار هستی که هنوز پس از قرن ها به عنوان میراثی باقی مانده ای ای کوه دماوند! تو مشّت سنگین مردم زمانه هستی که بر اثر گذشت روزگاران به جای مانده ای معنی:	دی ۹۹ خ ۱۴۰۴
۴	برکن ز بن این بنا که باید این ظلم حاکم را همچون خانه ای ویران کن. زیرا باید ظلم را از پایه و اساس از بین برد. خانه ظلم و ستم را از پایه خراب کن زیرا ظلم و ستم را باید از ریشه نابود کرد معنی:	دی ۱۴۰۰ خ ۱۴۰۲
۵	بنشین به یکی کبود اورند بر تخت پادشاهی بنشین. بر تخت حکمرانی بنشین (قدرت را به دست بگیر) معنی:	ش ۱۴۰۱ ش ۱۴۰۲

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	برکش ز سر این سپید معجر این روسری سفید (برف) را از سرت بردار. بر تخت پادشاهی بنشین معنی:	درس ۵ - ش ۱۴۰۱
۲	پنهان مکن آتش درون را خشم خودت را پنهان نکن و از این شاه آزار دیده این نصیحتت را گوش کن معنی:	درس ۵ - خ ۱۴۰۳
۳	شو منفجر ای دل زمانه ای قلب روزگار (دماوند) فوران کن (خشم خود را آشکار کن) معنی:	درس ۵ - خ ۱۴۰۴

معانی لغت

۱۲۷- **اشتیاق**: میل قلب است به دیدار محبوب؛ در متن درس، کشش روح انسان خداجو در راه شناخت پروردگار و ادراک حقیقت هستی. ۱۲۸- **ایدونک**: ایدون که؛ ایدون: این چنین. ۱۲۹- **بد حالان**: کسانی که سیروسلوک آن‌ها به سوی حق، گُند است. ۱۳۰- **برحسب**: مطابق، طبق. ۱۳۱- **بی‌گاه شدن**: فرار رسیدن هنگام غروب یا شب. ۱۳۲- **پرده**: در اصطلاح موسیقی یعنی آهنگ و نغمه‌های مرتب، حجاب. ۱۳۳- **تاب**: فروغ، پرتو. ۱۳۴- **تریاق**: پادزهر، ضد زهر. ۱۳۵- **حریف**: دوست، همدم، همراه. ۱۳۶- **خوش حالان**: رهروان راه حق که از سیر به سوی حق شادمان‌اند. ۱۳۷- **دستور**: اجازه، وزیر. ۱۳۸- **دمساز**: مونس، همراه، درد آشنا. ۱۳۹- **سوز**: جشن. ۱۴۰- **شرحہ شرحہ**: پاره پاره؛ شرحہ: پاره گوشتی که از درازا بریده باشند. ۱۴۱- **شیون**: ناله و ماتم، زاری و فریاد که در مصیبت و محنت برآرند. ۱۴۲- **ظن**: گمان، پندار. ۱۴۳- **مستغرق**: مجذوب، شیفته؛ مستغرق گشتن: حیران و شیفته شدن. ۱۴۴- **مستمع**: شنونده، گوش دارنده. ۱۴۵- **مستور**: پوشیده، پنهان. ۱۴۶- **نفیر**: فریاد و زاری به صدای بلند.

املا

۱۱۵- سینه خواهم (شرهه شرهه / شرحه شرحه) از (فراغ / فراق).

۱۱۶- جفت بد حالان و (خُش حالان / خوش حالان) شدم.

۱۱۷- هر کسی از (ضن / ظن) خود شد یار من.

۱۱۸- از درون من نجست، (اصرار / اسرار) من.

۱۱۹- تن ز جان و جان ز تن (مسطور / مستور) نیست.

۱۲۰- نی (هریف / حریف) هر که از یاری برید.

۱۲۱- همچو نی زهری و (تریاغی / تریاقی) که دید.

۱۲۲- نی حدیث راه پر خون می‌کند / (غصه‌های / قصه‌های) عشق مجنون می‌کند.

۱۲۳- که به نادان نه شیون باد و نه (صور / سور).

۱۲۴- هر کسی بر (حصب / حسب) فکر، گمانی دارد.

۱۲۵- مرا آن لحظه که تو را به درگاه حق، تجلّی و (غُرب / قُرب) باشد، یاد کن.



کتاب موج ۲۰ فارسی دوازدهم نشر الگو



درسنامه کاربردی

مفاهیم تمام ابیات، روان خوانی ها و گنج حکمت ها
بررسی موضوعی ابیات داخل قلمروها
تمام کنایه ها، واژگان مهم املائی، واژگان به ترتیب الفبا و...

آزمون های نهایی

۹ آزمون داخل و خارج
و سه سال اخیر

۱۴ آزمون تالیفی

شامل ۱۲۰۰ سوال تالیفی جدید
۱۶ آزمون درس به درس
۱۶ آزمون فصل به فصل
۹ آزمون نیمسال اول و دوم و موضوعی
۶ آزمون جامع کتاب



**بر خلاف دیگر کتب موجود در بازار، این کتاب بر مبنای شیوه طراحی جدید
امتحان نهایی تالیف شده است.**

یعنی:

- از گنج حکمت ها، روانخوانی ها و شعرهای حفظی، سوالات دستور و آرایه طراحی **نشده** است.
- از ادبیات داخل قلمروها، **صرفاً در همان قلمرو** سوال طراحی شده است.
- نکات پنهان کتاب درسی در آن گنجانده شده است.
- در پاسخنامه کتاب، به دور از زیاده گویی و نکات فوق
- العاده تکراری، مطالب به صورت موضوعی و گام به گام جمع بندی شده است.

۱۲۶- چون من در آن حضرت رسم و (طاب / تاب) آفتاب آن جمال، بر من زند، مرا از آن خود یاد نیاید.

۱۲۷- چون حق تعالی بنده‌ای را گزید و (مستغرغ / مستغرق) خود گردانید.

۱۲۸- هر که دامن او گیرد و او حاجت طلبد، بی آنک آن بزرگ نزد حق یاد کند و (ارضه / عرضه) دهد، حق، آن را بردارد.

تاریخ ادبیات

مثنوی معنوی (نظم)
فیه ما فیه (نثر)

مولوی (مولانا)

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	در غم ما روزها بی گاه شد معنی: روزهای عمر عاشقان با سوز و گداز و هجران سپری شد. معنی: عمر ما با غم و درد عاشقی سپری شد.	ش ۹۸ دی ۱۴۰۳
۲	هر کسی از ظن خود شد یار من معنی: هر کس بنا برگمان و پندار خود یار من شد. و اسرار من را از درونم جست وجو نکرد. معنی: هر کسی از دیدگاه خودش با عارف همراه می شود و حال درون او را درک نمی کند.	دی ۱۴۰۰ ش ۹۹

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	سر من از ناله من دور نیست معنی: راز من را از ناله های عارفانه من می توان دریافت. اما چشم و گوش ظاهری توان درک آن را ندارد.	درس ۶- خ ۹۹
۲	سینه خواهم شره شره از فراق معنی: دلی می خواهم که از درد جدایی پاره پاره شده باشد (محرمی می خواهم که سختی جدایی کشیده باشد).	درس ۶- خ ۱۴۰۰
۳	تن ز جان و جان ز تن مستور نیست معنی: جسم از روح و روح از جسم پوشیده نیست.	درس ۶- خ ۱۴۰۰
۴	هر که بی روزی است، روزش دیر شد معنی: هر کس از عشق بی بهره باشد، روزگارش تباه می شود.	درس ۶- ش ۱۴۰۱
۵	نی حدیث راه پر خون می کند معنی: نی (انسان کامل / مولانا) داستان راه و دشوار عشق را بیان می کند.	درس ۶- خ ۱۴۰۳
۶	محرم این هوش جز بی هوش نیست معنی: تنها عاشق واقعی محرم حقیقت عشق است.	درس ۶- ش ۱۴۰۳
۷	کز نیستان تا مرا بیریده اند معنی: در فریادهای من ناله و زاری همه انسان ها وجود دارد.	درس ۶- خ ۱۴۰۴

معانی لغت

۱۴۷- **بزم:** محفل، ضیافت. ۱۴۸- **بی خودی:** بی هوشی، حالت از خود رستگی و به معشوق پیوستن. ۱۴۹- **جسمانی:** منسوب به جسم، مقابل روحانی. ۱۵۰- **جمال:** زیبایی، زیبایی ازلی خداوند. ۱۵۱- **حُسن:** نیکویی، زیبایی. ۱۵۲- **روحانی:** منسوب به روح، معنوی، ملکوتی، آنچه از مقوله روح و جان باشد. ۱۵۳- **سامان:** درخور، میسر، امکان. ۱۵۴- **سودا:** خیال، دیوانگی. ۱۵۵- **شیدایی:** دیوانگی. ۱۵۶- **فرض:** لازم، ضروری، آنچه خداوند بر بندگان واجب کرده است. ۱۵۷- **کمال:** کامل بودن، کامل ترین و بهترین صورت و حالت هر چیز، سرآمد بودن در داشتن صفت های خوب. ۱۵۸- **محب:** دوستدار، یار، عاشق. ۱۵۹- **مَمات:** مرگ، مُردن. ۱۶۰- **نغمه:** نوا، ترانه، سرود.

املا

۱۲۹- هر کسی را به خود راه ندهد و به همه جایی (معا / مأوا) نکند.

۱۳۰- ای عزیز، به خدا رسیدن، (فرز / فرض) است.

۱۳۱- عشق از (بحر / بهر) این معنی فرض راه آمد.

۱۳۲- (حیاط / حیات) از عشق می شناس و (مماط / مَمات) بی عشق می یاب.

۱۳۳- (دیوانه گی / دیوانگی) عشق بر همه عقل ها افزون آید.

۱۳۴- تو عاشق و (مُهب / مُحِب) مایی.

۱۳۵- (تمهیدات / تمحیدات) عین القضاات همدانی.

۱۳۶- من ز عشقت با همه دردی که دارم (ناگذیرم / ناگزیرم).

۱۳۷- من که هر آنچه داشتم اول ره (گذاشتم / گذاشتم).

۱۳۸- می تواند حلقه بر درزد (هریم / حریم) حُسن را.

۱۳۹- باز آ که در (حوایت / هوایت)، خاموشی جنونم، فریادها برانگیخت.

۱۴۰- وین (نقمه / نغمه) محبت بعد از من و تو ماند.

تاریخ ادبیات

شهاب‌الدین سهروردی	فی حقیقه العشق (نثر)	
عین‌القضات همدانی	تمهیدات (نثر + نظم)	
محمدرضا شفیعی کدکنی	مثل درخت در شب باران	تخلص: م. سرشک غزل «صبح ستاره باران» از کتاب «مثل درخت در شب باران» است. در یک بیت این شعر، از «سعدی» تضمین شده است.

ابیات و عبارات پر تکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	در عشق قدم نهادن کسی را مسلم شود که با خود نباشد معنی: پیمودن راه عشق (قدم در راه عاشقی گذاشتن) برای کسی امکان داد که به فکر خودش نباشد. معنی: کسی می‌تواند در راه عشق قدم بگذارد که به تعلقات ظاهری بی‌توجه باشد. معنی: کسی می‌تواند عاشق شود که دل بسته وجود مادی خود نباشد. معنی: کسی می‌تواند در مسیر عشق وارد شود که خودش را نادیده گرفته باشد و خود را فراموش کند.	خرداد ۹۸ ش ۱۴۰۲ دی ۱۴۰۱ دی ۱۴۰۲
۲	عشق به همه جایی مأوا نکند معنی: عشق در هر جایی پناه نمی‌گیرد (عشق در دل هر کس جای نمی‌گیرد) معنی: عشق در هر جایی اقامت نمی‌کند.	خ ۹۹ دی ۱۴۰۱
۳	عشق هر کسی را به خود راه ندهد معنی: عشق هر کسی را به خود راه ندهد معنی: هر کسی لیاقت عاشق شدن ندارد.	دی ۱۴۰۱ خ ۱۴۰۳

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده‌اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	عشق، آتش است. هر جا که باشد، جز او رخت، دیگری ننهد معنی: هر جایی که عشق باشد، هیچ چیز دیگری غیر از عشق وجود نخواهد داشت یا فقط عشق مقیم می‌شود (وجود پیدا می‌کنند).	درس ۷ - دی ۹۷
۲	در عالم پیر هر کجا بُرنایی است معنی: در این دنیای سالخورده هر کجا جوانی است. الهی عاشق باشد زیرا عشق دیوانگی خوشایندی است	درس ۷ - ش ۹۹
۳	و صول به حُسن ممکن نشود الا به واسطه عشق معنی: رسیدن به زیبایی تنها به وسیله عشق امکان پذیر است	درس ۷ - ش ۱۴۰۱
۴	حیات از عشق می‌شناس و ممات بی‌عشق می‌یاب معنی: زندگی را حاصل عشق بدان و مرگ را در عاشق نبودن، جست و جو کن	درس ۷ - ش ۱۴۰۴
۵	هر جا که رسد، سوزد و به رنگ خود گرداند معنی: به هر کجا که برسد، آن را نابود می‌کند و مانند خود می‌کند	درس ۷ - ش ۱۴۰۴
۶	در عشق کسی قدم نهاد کش جان نیست معنی: در مسیر عشق همراهی جان و تعلقات مادی با فرد عاشق، امکان‌پذیر نیست (نمی‌توان هم جان داشت و هم عشق)	درس ۷ - خ ۱۴۰۳



معانی لغت

۱۶۱- **اتراق**: توقف چند روزه در سفر به جایی، موقتاً در جایی اقامت گزیدن. ۱۶۲- **استبعاد**: دور دانستن، بعید شمردن چیزی؛ استبعاد. ۱۶۳- **داشتن**: بعید و دور بودن از تحقق و وقوع امری. ۱۶۴- **باز بسته**: وابسته، پیوسته و مرتبط. ۱۶۵- **پانوراما**: پرده نقاشی که در ساختمانی که سقف مدور دارد، به دیوار سقف بچسبانند؛ چنان که هر کس در آنجا بایستد، گمان کند که افق را در اطراف خودم ببیند. ۱۶۶- **تداعی**: یادآوری، تداعی شدن؛ به خاطر آوردن چیزی. ۱۶۷- **جرّاره**: ویژگی نوعی عقرب زرد بسیار سمّی که دُمش روی زمین کشیده می شود. ۱۶۸- **چریخ آفتاب**: طلوع آفتاب، صبح زود. ۱۶۹- **چشمگیر**: شایان توجه، با ارزش و مهم. ۱۷۰- **حواله**: نوشته ای که به موجب آن دریافت کننده ملزم به پرداخت پول یا مال به شخص دیگری است. ۱۷۱- **رواق**: بنایی با سقف گنبدی یا به شکل هرم، ایوان، پیشگاه خانه. ۱۷۲- **سرپرزدن**: توقف کوتاه؛ هرگاه مرغی از اوج، یک لحظه بر زمین نشیند و دوباره برخیزد، این توقف کوتاه را «سرپرزدن» می گویند. ۱۷۳- **سوء هاضمه**: بدگواری، دیرهضمی، هرگونه اشکال یا اختلال در هضم غذا که معمولاً با سوزش سردل یا نفخ همراه است. ۱۷۴- **صباح**: بامداد، سپیده دم، پگاه. ۱۷۵- **طاق**: سقف خمیده و محدّب، سقف قوسی شکل که با آجر بر روی اطاق یا جایی دیگر سازند؛ طاق ضربی: طاق احداث شده بین دهانه دوتیر آهن که آن را با آجر و ملاط گچ می سازند. ۱۷۶- **طبّق**: سینی گرد بزرگ و معمولاً چوبی، مخصوص نگه داری یا حمل اشیاء که بیشتر آن را بر سر می گذارند. ۱۷۷- **طیلسان**: نوعی ردا. ۱۷۸- **غایت القصوی**: حدّ نهایی چیزی، کمال مطلوب. ۱۷۹- **فرخنده پی**: خوش قدم، نیک پی، خوش یمن. ۱۸۰- **فرسخ**: فرسنگ، واحد اندازه گیری مسافت تقریباً معادل شش کیلومتر. ۱۸۱- **کازیه**: جا کاغذی، جعبه چوبی یا فلزی روباز که برای قرار دادن کاغذ، پرونده یا نامه ها روی میز قرار می دهند. ۱۸۲- **کی**: پادشاه، هریک از پادشاهان سلسله کیان. ۱۸۳- **کیانی**: منسوب به کیان؛ کیان: کی ها، هریک از پادشاهان داستانی ایران از کی قباد تا دارا. ۱۸۴- **مار غاشیه**: ماری بسیار خطرناک در دوزخ؛ غاشیه: سوره ای از قرآن، یکی از نام های قیامت. ۱۸۵- **مرکب**: اسب، آنچه بر آن سوار شوند. ۱۸۶- **مستعجل**: زودگذر، شتابنده. ۱۸۷- **مغان**: موبدان زرتشتی؛ در ادبیات عرفانی، عارف کامل و مرشد را گویند. ۱۸۸- **نمط**: بساط شطرنج.

املا

۱۴۱- عصر از پاریز با (الاغ طور / الاغ تور) راه می افتادیم.

۱۴۲- تمام بیابان، (ریگذار / ریگزار) بود.

۱۴۳- و صبح، هنگام (چریق / چریخ) آفتاب، کنار (غنات / قنات) حسنی در شهر سیرجان (اتراق / اطراق) می کردیم.

۱۴۴- این همان سفری است که برای من (طداعی / تداعی) شد

۱۴۵- و این مخارج (غریب / قریب) شش ماه من بود.

۱۴۶- بردن پول همراه یک (مُحسّل / مُحصل)، خطرناک است ناچار باید از یک تجارت خانه معتبر به تهران (حواله / هواله) کرد.



۱۴۷- خجالتِ (دحاتی / دهاتی) مانع شد بگویم شما که هستید.

۱۴۸- پیرمرد از داخلِ (کاذبه / کازیه) روی میز، یک پاکت برداشت.

۱۴۹- نه کاغذِ بزرگ بود و نه ماشینِ (تهریر / تحریر) و نه ماشینِ نویس.

۱۵۰- اما چه (استبعادی / استبعادی) دارد که عمری باشد و روزی خاطراتی از (صفر / سفر) ماه بنویسم.

۱۵۱- البته توقفِ مادر (عمان / امان) و آتن، بیش از نیم ساعت بیشتر طول نکشید و به قول بیرجندی‌ها در این دو شهر، (صریری / سریری) زدیم.

۱۵۲- سواحلِ شرقی مدیترانه از زیباترین (نواهی / نواحی) عالم است.

۱۵۳- جزیره‌های کوچک و بزرگ مثلِ (وسله‌های / وصله‌های) رنگارنگِ بر (تیلسان / طیلسان) آبی مدیترانه، دوخته شده است.

۱۵۴- شوخیِ روزگار است که (محد / مهد) دموکراسی عالم، یعنی آتن، از بیمِ عقربِ جراره دموکراسی، ناچار شده به مارِ (قاشیه / غاشیه) پناه ببرد.

۱۵۵- شهری است قدیمی با دیوارهای (قتور / قطور) و باروهای دودخورده.

۱۵۶- کرانه‌های فرات، خط از کنارهٔ رودِ (تیبِر / طیبِر) می‌خواندند.

۱۵۷- آخرین چراغِ (امپراطوری / امپراتوری) روم را موسولینی، روشن کرد.

۱۵۸- تا چند (سباحی / صباحی) تا (هبشه / حبشه) و قلبِ آفریقا پیش راند.

۱۵۹- همه می‌دانیم که دولتِ (مستأجل / مستعجل) بود.

۱۶۰- آدم‌های ثروتمند، معمولاً از (سوء هاضمه / سوء هاذمه) می‌میرند.

۱۶۱- دیوارهای کهن روم که هنوز (طاق / طاق) (ظربی / ضربی) آن باقی است.

۱۶۲- (اعتصاب / اعتساب) کارگران فقیر را می‌بینم.

۱۶۳- آیینِ طریق از نفسِ پیرِ (مُقان / مُغان) یافت / آن (خزر / خضر) که فرخنده پی‌اش نام نهادند.

۱۶۴- بر بالای آن، (مجسمه / مجسمه) شیری را نهاده‌اند.

۱۶۵- هر کدام، یک (تَبق / طبق) از خاک پُر کرده‌اند و این جاریخته‌اند.

۱۶۶- منظره جنگِ واترلو را به صورت نقاشی، (مُجثم / مُجسم) کرده‌اند.



۱۶۷- وحشت ناپلئون از (بارنده گی / بارندگی) است که توپخانه او را از (تَهَرک / تَحَرک)، بازداشته است

۱۶۸- از جانب او (فاتحه‌ای / فاتحه‌ای) برای این نویسنده بزرگ طلب کنم.

۱۶۹- (تاق / طاق) پذیراست عشق.

۱۷۰- بر (نَمِت / نَمِط) عشق اگر پای نهی (تاق / طاق) نه.

۱۷۱- (سد / صد) تیغ جفا بر سروتن دید یکی چوب.

۱۷۲- روزگار چگونه (می‌گزرائی / می‌گذرائی)؟

تاریخ ادبیات

حاج میرزا حبیب خراسانی	غزل «کاووس کیانی»	این غزل «احتمالاً» از حاج میرزا حبیب خراسانی است.
محمد ابراهیم باستانی پاریزی	از پاریز تا پاریس (نثر)	
عطار	تذکره الاولیا (نثر)	
ویکتور هوگو	بینوایان	

ابیات و عبارات پر تکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	یک روز دنیایی به روم چشم داشت و از آن چشم می زد معنی: روزگاری همه مردم یا کشورها به روم توجه داشتند و از آن حساب می بردند (از قدرتش می ترسیدند) معنی: روزگاری همه مردم دنیا به ایتالیا توجه داشتند و از آن بیم داشتند. معنی: روزگاری همه مردم دنیا به ایتالیا توجه داشتند و از آن حساب می بردند و اطاعت می کردند.	۹۸ خرداد ۹۹ دی ۱۴۰۰ دی
۲	و صبح هنگام چریغ آفتاب کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اترق کردیم معنی: و صبح هنگام طلوع خورشید کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اقامت کردیم معنی: هنگام طلوع آفتاب در کنار قنات حسنی در شهر سیرجان اقامت کوتاه می کردیم	۹۸ ش ۱۴۰۳ ش
۳	امپراتوری های بزرگ هم مانند آدم های ثروتمند، معمولاً از سوء هاضمه می میرند معنی: پادشاهی های بزرگ مانند انسان های ثروتمند به خاطر زیاده خواهی و زیاد خوردن از بین می روند. معنی: حکومت های بزرگ هم مانند انسان های ثروتمند و پرخور از زیاده خواهی نابود می شوند.	۹۹ خ ۱۴۰۰ خ

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	آدمی به هر جا رود گمان می کند به غایت القصوای مقصود خود رسیده است معنی: انسان به هر جایگاهی که می رسد گمان می کند به کمال مطلوب خود رسیده است	درس ۸ - ش ۹۹
۲	کرانه های فرات، خط از کرانه رود تیسر می خواندند معنی: کشورهای عراق سوریه (دورترین کشورها) از فرمان روم (ایتالیا) اطاعت می کردند	درس ۸ - ش ۱۴۰۰
۳	چه استبدادی دارد که روزی خاطراتی از سفر ماه هم بنویسم معنی: بعید نیست که به زودی خاطرات سفر ماه هم را بنویسم	درس ۸ - خ ۱۴۰۱
۴	به قول بیر جندی ها، در این دو شهر تنها یک سرپری زدیم معنی: در این دو شهر فقط یک توقف کوتاهی کردیم	درس ۸ - خ ۱۴۰۴
۵	همه می دانیم که دولت مستعجل بود معنی: همه می دانیم که دولت زود گذر یا دولت شتابنده بود	درس ۸ - دی ۱۴۰۴



معانی لغت

۱۸۹- **آستانه:** آستان، آغاز. ۱۹۰- **ابدیت:** جاودانگی، پایداری، بی‌کرانگی. ۱۹۱- **ارادت:** میل و خواست، اخلاص، علاقه و محبت همراه با احترام. ۱۹۲- **استشمام کردن:** بوییدن، بوی چیزی را احساس کردن. ۱۹۳- **اسرا:** در شب سیرکردن، هفدهمین سوره قرآن کریم. ۱۹۴- **اندوه‌گسار:** غم‌گسار، غمخوار. ۱۹۵- **انگاره:** طرح، نقشه. ۱۹۶- **اهورایی:** ایزدی، خدایی، منسوب به اهورا. ۱۹۷- **ایل:** گروهی از مردم هم‌نژاد که فرهنگ و اقتصاد مشترک دارند و معمولاً به صورت چادرنشینی زندگی می‌کنند؛ ایل و تبار؛ خانواده و نژاد و اجداد. ۱۹۸- **بطالت:** بیکاری، بیهودگی، کاهلی. ۱۹۹- **بن:** درختی خودرو و وحشی که در برخی نقاط کوهستانی ایران می‌روید، پسته و وحشی. ۲۰۰- **پرنیان:** پارچه ابریشمی دارای نقش و نگار، نوعی حریر. ۲۰۱- **تعبیر:** بیان کردن، شرح دادن، بازگویی. ۲۰۲- **تفرجگاه:** گردشگاه، جای تفرج، تماشاگاه. ۲۰۳- **تلقی:** دریافت، نگرش، تعبیر. ۲۰۴- **تموز:** ماه دهم از سال رومیان، تقریباً مطابق با تیرماه سال شمسی؛ ماه گرما. ۲۰۵- **حکمت:** فلسفه، به‌ویژه فلسفه اسلامی. ۲۰۶- **دل‌ویز:** پسندیده، خوب، زیبا. ۲۰۷- **سموم:** باد بسیار گرم و زیان‌رساننده. ۲۰۸- **شبدز:** گیاهی علفی و یک‌ساله؛ شبدز دوچین؛ شبدزی که قابلیت آن را دارد، دوبار پس از روئیدن چیده شود. ۲۰۹- **شبیله:** صدا و آواز اسب. ۲۱۰- **طفیلی:** منسوب به طفیل، وابسته، آن که وجودش یا حضورش در جایی، وابسته به وجود کس یا چیز دیگری است؛ میهمان ناخوانده. ۲۱۱- **عدلیه:** دادگستری. ۲۱۲- **غرفه:** بالاخانه، هریک از اتاق‌های کوچکی که در بالای اطراف سالن یا یک محوطه می‌سازند که مشرف بر محوطه است. ۲۱۳- **فقه:** علم احکام شرعی، علمی است که از فروع عملی احکام شرع بحث می‌کند. مبنای این علم بر استنباط احکام است از کتاب و سنت و به سبب همین استنباط، محلّ اجتهاد است. ۲۱۴- **قاش:** قاج، قسمت برآمده جلوی زین؛ کوهه زین. ۲۱۵- **قدس:** پاکی، صفا، قداست. ۲۱۶- **قندیل:** چراغ یا چهل چراغی که می‌آویزند. ۲۱۷- **کمانه:** نام کوهی در منطقه ونک از توابع شهرستان سمیرم استان اصفهان. ۲۱۸- **کهر:** اسب یا استری که به رنگ سرخ تیره است. ۲۱۹- **گزند:** اسبی که رنگ آن میان زرد و بور باشد. ۲۲۰- **گرمسیر:** منطقه‌ای که تابستان‌های بسیار گرم و زمستان‌های معتدل دارد؛ مقابل سردسیر. ۲۲۱- **ماوراءالطبیعه:** آنچه فراتر از عالم طبیعت و ماده باشد؛ مانند خداوند، روح و مانند آن‌ها. ۲۲۲- **مباهات:** افتخار، سرافرازی. ۲۲۳- **مدرس:** محلی که در آن تدریس کنند؛ موضع درس گفتن. ۲۲۴- **مشایعت:** همراهی کردن، بدرقه کردن. ۲۲۵- **معلق:** آویزان، آویخته شده. ۲۲۶- **نشئه:** حالت سرخوشی، کیفوری، سرمستی. ۲۲۷- **نظاره:** تماشا کردن، نگاه، نگرستن. ۲۲۸- **یغما:** غارت، تاراج؛ به یغما رفتن؛ غارت شدن.

املا

۱۷۳- چشمه آبی سرد که در (تموذ / تموز) سوزان کوی را از دل یخچالی بزرگ بیرون می‌آید.

۱۷۴- از دل ارگ (مذینان / مزینان) سر بر می‌آورد.

۱۷۵- آب را تا باغستان و مزرعه (مشایعت / مشایئت) می‌کنند.

۱۷۶- در (قُرفه / غُرفه) های مساجد می‌نشستند.



۱۷۷- در (حوضه / حوزه) درس مرحوم حاجی ملا سبزواری مقامی بلند داشت.

۱۷۸- به این ده آمد تا عمر خود را به تنهایی (بگذارد / بگذارد).

۱۷۹- بعد از حکیم (اسرار / اصرار) همه چشم‌ها به او بود.

۱۸۰- در آن هنگام که بهار (حیات / حیات) علمی ایشان فرا رسید، ناگهان، (منقلب / منقلب) شد.

۱۸۱- ما را از (قربت / غربت) زندان شهر به میهن آزاد و دامن گسترمان کویر، می‌برد.

۱۸۲- به مرز عالم دیگر نزدیکی و از آن است که (ماوراءطبیعه / ماوراءالطبیعه) را در کویر به چشم می‌توان دید.

۱۸۳- پیامبران، همه، از اینجا (برخواسته‌اند / برخاسته‌اند) و به سوی شهر و آبادی‌ها آمده‌اند.

۱۸۴- عطر الهام را در فضای (اسرارآمیز / اصرارآمیز) آن (استشمام / استشمام) کرده است.

۱۸۵- که همچون این شیعه گمنام و (قربیش / غربیش) در کنار آن مدینه پلید سر در (حلقوم / هلقوم) چاه می‌برد.

۱۸۶- با چهارپایانشان از صحرا باز می‌گشتند و (هیاحوی / هیاهوی) گله خوابید.

۱۸۷- به (نظاره / نضاره) آسمان رفته بودم؛ گرم تماشا و غرق در این دریای سبز معلق

۱۸۸- ماه با (تلاؤ / تلاؤ) پرشکوهش از راه رسید.

۱۸۹- کلمات را کنار بنید و در آن، روحی که در این (تلاقی / تلقی) و (تأبیر / تعبیر) پنهان است، تماشا کنید.

۱۹۰- از آن همه زیبایی‌ها و (نشعه / نشئه) های سرشار از شعر و خیال، محروم‌تر می‌شدم.

۱۹۱- آنجا می‌شود (چقدر / چقدر) کاری کرد.

۱۹۲- آن باغ پُر از گل‌های رنگین و (مؤطر / معطر) شعر، در (صوم / سموم) سرد این عقل بی‌درد و بی‌دل، پژمرد.

۱۹۳- صفای (احورایی / اهورایی) آن همه زیبایی، با این علم عدد بین مصلحت اندیش آلود.

۱۹۴- پس از گشت و (گزار / گذار) در گردشگاه آسمان، فرود آمدم و بر روی بام خانه، خسته از نشئه خوب و پاک آن (اصرا / اسرا) در بستر خویش به خواب رفتم.

۱۹۵- من زندگانی را در چادر با تیر تفنگ و (شیعه / شیعه) اسب آغاز کردم.

۱۹۶- در چهار سالگی پشت (قاج / قاش) زین نشستم.



۱۹۷- دوره گردان شهر، (بسات / بساط) شیرینی درراه (عیل / ایل) می‌گسترده‌اند.

۱۹۸- پدر و مادرم را به تهران، (تأیید / تبعید) کردند.

۱۹۹- تفنگ (مشقی / مشغی) قشنگم را می‌گیرند.

۲۰۰- دار و ندار ما به دست (حضرات / حضرات) دولتی، به (یقما / یغما) رفت.

۲۰۱- (ذغال / زغال) منقل و نفت بخاری، (عافت / آفت) بود.

۲۰۲- تنفس در اتاقکی (محسور / محصور)، دشوار و جان‌فرسا بود.

۲۰۳- ما قدرت اجاره (حیات / حیات) در دست نداشتیم.

۲۰۴- کارمان از آن زندگی (پُر زرق و برق / پُر ذرق و برق) به یک اتاق کرایه‌ای کشید.

۲۰۵- روزی پدرم را به شهربانی (خاستند / خواستند)، ظهر نیامد، (معمور / مأمور) امیدوارمان کرد.

۲۰۶- غصه مادرو سرگردانی بچه‌ها (حد و حسر / حد و حصر) نداشت.

۲۰۷- سرانجام، (تصدیق / تصدیق) لیسانس گرفتم.

۲۰۸- (مذاای / مزایای) قانونی تصدیق و نام و نشان مرا به خطی زیبا بر آن نگاشته بودند.

۲۰۹- روز و شب با فخرو (مباحات / مباحات) به تصدیقم نگرست.

۲۱۰- پس از (عظیمت / عزیمت) رضا شاه، همه تبعیدی‌ها را شدند و به ایل و (اشیره / عشیره) بازگشتند.

۲۱۱- چشمه‌های (زال / ذلال) در انتظارشان بود.

۲۱۲- زین و برگ را برگرده (کهرها / کهرها) و کردند نهادند.

۲۱۳- توانستیم از (مواحب / مواهب) خداداد بهره‌مند شویم.

۲۱۴- (ملاطم / ملاطم) می‌کردند که چرا در ایل مانده‌ای.

۲۱۵- عمر را به (بتالت / بطلالت) می‌گذرانی.

۲۱۶- در دفتری یا اداره‌ای (محبوس / مهبوس) شوی تا ترقی کنی.

۲۱۷- و یک لحظه، (طاب / تاب) جدایی‌ام را نداشت.



۲۱۸- از لطف و (سفای / صفای) یاران و دوستان دور افتادم.

۲۱۹- دلم گرفت از ترقی (آدلیه / عدلیه) چشم پوشیدم.

۲۲۰- شاهین تیزبال افق‌ها بودم، زنبور (تُفیلی / طُفیلی) شدم.

۲۲۱- اتاقم در وسط شهر بود. بساط (تهویه / تحویه) به تهران نرسیده بود.

۲۲۲- پیوسته به یاد ایل و (طبارم / تبارم) بودم. در ایل، (هُرمت / حُرمت) داشتم.

۲۲۳- در شهر، آرام و قرار و (غمخار / غمخوار) و اندوه‌گسار نداشتم.

۲۲۴- آب (جیهون / جیحون) فرو نشست. بوی جوی مولیان (مدهوشم / مدحوشم) کرد.

۲۲۵- با دانشنامه حقوق (قضایی / غزایی) به سراغ دادگستری رفتم

تاریخ ادبیات

آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام	-	حاجی ملا هادی اسرار
جمله «در کویر خدا حضور دارد» از یک نویسنده اهل رومانی است.	کویر «نثر»	دکتر علی شریعتی
شعر «بوی جوی مولیان» سروده «رودکی» است	بخارای من، ایل من (نثر)	محمد بهمن بیگی

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	هنوز بر همان مُهر و نشان است که بود از قدیم هیچ تغییری نکرده است (هنوز به همان شکل و طرح قدیم است) معنی: مزینان مدت زمان زیادی است که تغییری نکرده است	خ ۹۹ خ ۱۴۰۰

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	مزینان را بر انگاره عشق آبادش ساخته اند و هنوز بر همان مُهر و نشان است که بود معنی: مزینان را به طرح و نقشه عشق آباد ساخته اند و از قدیم هیچ تغییری نکرده است (هنوز به همان شکل و طرح قدیم است)	درس ۹ - خ ۹۹
۲	مزینان از هزار و صد سال پیش هنوز بر همان مُهر و نشان است که بود معنی: مزینان مدت زمان زیادی است که تغییری نکرده است	درس ۹ - خ ۱۴۰۰
۳	از شنیدن اسم شهر، قند در دلم آب می شد معنی: از شنیدن اسم شهر لذت می بردم (خوشحال شدم)	درس ۹ - ش ۱۴۰۱
۴	پامان به ده باز نشده بود و در شهر دست و پا گیر نشده بودیم معنی: هنوز به ده رفت و آمد داشتیم و گرفتار شهرنشینی نشده بودیم	درس ۹ - دی ۱۴۰۱
۵	قندیل زیبای پروین سر زد. معنی: ستارگان پروین همچون چهل چراغی طلوع کرد (روشن شد)	درس ۹ - دی ۱۴۰۳
۶	بهار حیات علمی و اجتماعی اش فرار سیده بود معنی: دوران شکوفایی زندگی علمی و اجتماعی اش بود	درس ۹ - ش ۱۴۰۴

پرتکرا

شماره	محتوا	تاریخ
۱	دیر روز در غربت باغ من بودم و یک چمن داغ معنی: در دوران گذشته در کشورم درد و غم زیادی وجود داشت (ما با مصیبت های زیادی همراه بودیم) معنی: در گذشته در تنهایی وطن غم و اندوه زیادی داشتیم معنی: من در ایران قبل از انقلاب، غم و اندوهی فراوان را می دیدم که همه کشور را فرا گرفته بود.	خ ۹۸ دی ۱۴۰۱ خ ۱۴۰۳
۲	آنجا در آن برنخ سرد در کوچه های غم و درد معنی: در دوران حکومت ستم شاهی، که همه جا پر از درد و رنج بود، ما جز ظلم و ستم چیزی نمی دیدیم معنی: در دوران تسلط حکومت ظالم، در محیط پر از غم و رنج جامعه، چشمان ما، تنها شاهد ظلم و ستم بود.	خ ۹۹ خ ۱۴۰۲
۳	در باغ می ماند ای دوست، گل یادگار من و تو معنی: انقلاب و آزادی به عنوان یادگار ما در وطن باقی می ماند. معنی: اثرات انقلاب ما در ایران به جا می ماند معنی: ای دوست در ایران (کشور) انقلاب (ارزش های انقلاب) از ما به یادگار می ماند	دی ۱۴۰۰ دی ۱۴۰۳ خ ۱۴۰۴
۴	من می روم سوی دریا جای قرار من و تو معنی: به سوی دریای اتحاد مردم می روم تا به آرامش برسم معنی: من به سوی همبستگی و وحدت مردم می روم (به جریان انقلاب می پیوندم) جایی که وعده گاه و محل آرامش ماست معنی: من نیز امید رسیدن به دریای انقلاب را دارم که به یکدیگر پیوندیم	خ ۱۴۰۱ خ ۱۴۰۳ خ ۱۴۰۴

شماره ۱۳۳

شماره	محتوا	تاریخ
۱	چون رود امیدوارم بی تابم و بی قرارم مانند رود امیدوار اما ناآرام هستم. به سوی دریای اتحاد مردم می‌روم تا به آرامش برسم معنی:	درس ۱۰ - خ ۱۴۰۱
۲	ز خورشید و از آب و از باد و خاک هیچ یک از پدیده‌های جهان، آوازه نیک و گفتار پاک را نابود نمی‌کنند. معنی:	درس ۱۰ - ش ۱۴۰۱
۳	امروز خورشید در دشت آیینه دار من و تو اکنون خورشید آزادی و امید / امام، در فضای کشور، روشنی بخش ماست معنی:	درس ۱۰ - دی ۱۴۰۱
۴	با این نسیم سحر خیز اگر جان سپردیم ای دوست در ایران (کشور) انقلاب (ارزش‌های انقلاب) از ما به یادگار می‌ماند معنی:	درس ۱۰ - خ ۱۴۰۴

معانی لغت

۲۳۴- **بی حفاظ:** بدون حصار و نرده؛ آنچه اطراف آن را حصار نگرفته باشد. ۲۳۵- **تشر:** سخنی که همراه با خشم، خشونت و اعتراض است و معمولاً به قصد ترساندن و تهدید کردن کسی گفته می شود. ۲۳۶- **پگاه:** صبح زود، هنگام سحر. ۲۳۷- **تعَلُّل:** عذر و دلیل آوردن، به تعویق انداختن چیزی یا انجام کاری، درنگ، اهمال کردن. ۲۳۸- **جناق:** جناغ، استخوان پهن و دراز در جلو قفسه سینه. ۲۳۹- **حزین:** غم انگیز. ۲۴۰- **حمایل:** نگه دارنده، محافظ؛ حمایل کردن: محافظ قرار دادن چیزی برای چیز دیگر. ۲۴۱- **حیثیت:** آبرو؛ ارزش و اعتبار اجتماعی که باعث سربلندی و خوش نامی شخص می شود. ۲۴۲- **خشاب:** جعبه فلزی مخزن گلوله که به اسلحه وصل می شود و گلوله ها پی در پی از آن وارد لوله سلاح می شود. ۲۴۳- **دنج:** ویژگی جای خلوت و آرام و بدون رفت و آمد. ۲۴۴- **دیباچه:** آغاز و مقدمه هر نوشته. ۲۴۵- **روضه:** آنچه در مراسم سوگواری اهل بیت پیغمبر و به ویژه در مراسم سوگواری امام حسین خوانده می شود؛ ذکر مصیبت و نوحه سرایی. ۲۴۶- **شامه:** حس بویایی. ۲۴۷- **شَبَح:** آنچه به صورت سیاهی به نظر می آید، سایه موهوم از کسی یا چیزی. ۲۴۸- **شرف:** بزرگواری، حرمت و اعتباری که از رعایت کردن ارزش های اخلاقی به وجود می آید. ۲۴۹- **طفره رفتن:** خودداری کردن از انجام کاری از روی قصد و با بهانه آوردن، به ویژه خودداری کردن از پاسخ صریح دادن به سؤالی یا کشاندن موضوع به موضوعات دیگر. ۲۵۰- **کلافه:** بی تاب و ناراحت به علت قرار گرفتن در وضع آزار دهنده؛ کلافه کردن: بی طاقت و ناراحت کردن. ۲۵۱- **گردان:** واحد نظامی که معمولاً شامل سه گروهان است. ۲۵۲- **متقاعد:** مُجاب شده، مجاب، قانع شده؛ متقاعد کردن: مجاب کردن، وادار به قبول امری کردن. ۲۵۳- **مجسم:** به صورت جسم درآمده، تجسم یافته. ۲۵۴- **محضر:** دفترخانه، دادگاه. ۲۵۵- **مُسَلِّم:** پیرو دین اسلام. ۲۵۶- **مُصر:** اصرار کننده، پافشاری کننده. ۲۵۷- **مَعْبَر:** محل عبور، گذرگاه

املا

۲۳۵- نمی خواستم حرف شما را زیر پا (گذاشته / گذاشته) باشم.

۲۳۶- من بیش از همه، (مُسر / مُصر) بودم در شنیدن حرف های شما.

۲۳۷- می گفت نمرات (سُلس / ثُلث) سوم را که داده اید، رفته اید

۲۳۸- (احتمال / اهتمال) می داد که (جبهه / جبهه) رفته باشید.

۲۳۹- بر بالای (طل / تل) خاکی ایستاده اید. چفیه برگردن و (کُلط / کُلْت) بر کمر.

۲۴۰- دست هایتان را بر چشم های درشتتان (همایل / حمایل) کرده بودید.

۲۴۱- بر خود (مُصلط / مُسلط) شدم.

۲۴۲- پشت ردیف آخر، گوشه ای (کذ / کز) کردم.

۲۴۳- آن (غدر / قدر) جذب دیدار شما شدم.

۲۴۴- من خبر قابل (ارض / ارز / عرض) نداشتم.

۲۴۵- از شامه قوی شما، تشخیص بوی حمله (قریب / غریب) نیست.

۲۴۶- بهانه می آوردید و (تفره / طفره) می رفتید. ولی (اسرار / اصرار) های من که بوی التماس می داد شما را (متقائد / متقاعد) کرد.

۲۴۷- بی آن که بدانید (تعقیبتان / تعقیبتان) کردم.

۲۴۸- از آموختن هیچ چیز به شاگردان (دریغ / دریق) نداشتید.

۲۴۹- تنها و تنها برای (تألیم / تعلیم) گرفتن، (شبه / شبیح) شما را در میان تاریکی تعقیب کردم.

۲۵۰- گودال آن قدر نبود که بتواند (جُسه / جُته) آدمی را در خود بگیرد.

۲۵۱- (حزین ترین / هزین ترین) و عاشقانه ترین (لهنی / لحنی) بود که شنیدم.

۲۵۲- (هیثیت / حیثیت) مرگ را به بازی نگرفت.

۲۵۳- من هم پاسخی را که آماده کردم (تهویل / تحویل) تان می دادم.

۲۵۴- با هم به سوی (موضع / موضع) راه افتادیم.

۲۵۵- فرصت (چُرطی / چُرْتی) شاید باشد اما سیر نخواهید.

۲۵۶- (نگذارید / نگزارید) که هیچ تمایل و (خواسته ای / خاسته ای) بر شما مسلط شود.

۲۵۷- آن چه مشکل بود، یافتن شما بود در این (مأرکه / مئَرکه / معرکه) و تاریکی.

۲۵۸- توپخانه شروع شد و صدای (محبیب / مهیب) آن، صدای کلاش را در خود (حزم / هضم) می کرد.

۲۵۹- (مأبر / معبر) تمام شد و وارد (مُهوطة / محوطه) پیش روی دشمن شدیم.

۲۶۰- فاصله بچه های (بی هفاظ / بی حفاظ) با خاکریز کمتر شد.

۲۶۱- آخرین (رمق هایشان / رمغ هایشان) را در آخرین فشنگ هایشان می ریختند.

۲۶۲- بچه ها هم انگار از دست آن، (زله / ذله) شده بودند

۲۶۳- عشق کردم که فهمیده اید (انهدام / انهدام) آن تیربارکار من بوده است.



۲۶۴- همان لحظه، شما یا مهدی (قربانه‌ای / غریبانه‌ای) گفتید و تفنگ از دستتان افتاد.

۲۶۵- تیرانگار خورده بود به (جناق / جناغ) سینه‌تان.

۲۶۶- به همه دستور دادید که بروند وقتی (تأل / تعلل) کردند.

۲۶۷- دوباره به من (طشر / تشر) زدید که بروم، سرتان را روی زمین (بگذارم / بگذارم).

۲۶۸- خورشید (بی‌حفاظ / بی‌حفاظ) نشسته به روی خاک.

۲۶۹- ماه (بی‌ملاهیضه / بی‌ملاحظه) افتاده بین راه.

۲۷۰- ترسم تو را ببیند و (شرمنده‌گی / شرمندگی) کشد.

۲۷۱- شاهد نیاز نیست که در (محضر / محظر) آورند.

۲۷۲- ای (روزه / روضه) (مُجثم / مُجسم) گودالِ قتلگاه

تاریخ ادبیات

سید مهدی شجاعی	سانتاماریا (مجموعه آثار) (نثر)	این شعر، درباره شهید محسن حججی است.
مرتضی امیری اسفندقه	غزل «شکوه چشمان تو»	

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	سجده بهترین حالتی بود که می توانست مرا با خاک همسطح و یکسان کند معنی: من با سجده، خود را در برابر عظمت پروردگار، پست و کوچک می کنم.	درس ۱۱ - دی ۹۷
۲	معبّر تمام شد و وارد محوطه پیش روی خاک ریزهای دشمن شدیم معنی: گذرگاه تمام شد و وارد محوطه (میدان) پیش روی سنگرهای دشمن شدیم.	درس ۱۱ - ش ۹۸
۳	طفره می رفتید ولی اصرارهای من عاقبت شما را متقاعد کرد معنی: خود داری می کردید اما اصرارهای من شما را مجاب و راضی کرد.	درس ۱۱ - خ ۱۴۰۰
۴	توپخانه شروع کرده بود و صدای مهیب آن، صدای کود کانه اما خشک کلاش را در خود هضم می کرد معنی: آتش توپخانه شروع شده بود و صدای ترسناک آن صدای ضعیف اسلحه کلاش را محو می کرد.	درس ۱۱ - خ ۱۴۰۰
۵	سعی کردم که پا جای شما بگذارم. مثل برق و باد خودم را به سنگر برسانم معنی: سعی کردم دقیقاً از شما پیروی کنم. با سرعت خودم را به سنگر برسانم	درس ۱۱ - ش ۱۴۰۱
۶	از شامه قوی شما تشخیص بوی حمله، غریب نیست معنی: از حس بویایی (احساس نیرومند شما) تشخیص زمان حمله دور از ذهن (عجیب) نیست	درس ۱۱ - خ ۱۴۰۳
۷	بچه ها هم از دست آن ذله شده بودند معنی: بچه ها هم از دست آن خسته شده بودند	درس ۱۱ - ش ۱۴۰۳
۸	آفتاب چشم هایتان را می زد معنی: آفتاب چشم هایتان را اذیت می کرد	درس ۱۱ - دی ۱۴۰۳
۹	آخرین رمق هایشان را در آخرین فشنگ هایشان می ریختند معنی: آخرین توانشان را با مهمات جنگی باقی مانده خود همراه کردند	درس ۱۱ - خ ۱۴۰۴
۱۰	میانه دو تپه ای که در کنار هم برآمده بود، جای دنجی بود برای خلوت کردن با خدا معنی: میانه دو تپه ای که در کنار هم بالا آمده بودند، برای مناجات با خدا، جای خلوتی بود	درس ۱۱ - ش ۱۴۰۴
۱۱	راه تنگ و باریک بود و پیشی گرفتن از بچه ها سخت مشکل معنی: راه تاریک و باریک بود و جلو افتادن از بچه ها بسیار مشکل بود	درس ۱۱ - دی ۱۴۰۴

معانی لغت

۲۵۸- **آزرم**: شرم، حیا. ۲۵۹- **ارتفاع**: محصول زمین‌های زراعتی؛ ارتفاع ولایت؛ عایدات و درآمدهای ملک.

۲۶۰- **اندیشه**: اندوه، ترس، اضطراب، فکر. ۲۶۱- **ایمن**: درامن، دل آسوده. ۲۶۲- **بریان**: در لغت کباب شده و پخته شده بر آتش، مجازاً ناراحت و مضطرب؛ بریان شدن: غمگین و ناراحت شدن، درسوز و گداز بودن.

۲۶۳- **پُرمایه**: گران‌مایه، پرشکوه؛ مایه: قدرت، توانایی. ۲۶۴- **تازی**: اسبی از نژاد عربی با گردن کشیده و پاهای باریک. ۲۶۵- **تپش**: اضطراب ناشی از گرمی و حرارت، گرمی و حرارت. ۲۶۶- **تطاؤل**: ستم و تعدی، به زور به چیزی دست پیدا کردن. ۲۶۷- **تعصب**: طرفداری یا دشمنی بیش از حد نسبت به شخص، گروه یا امری؛ به تعصب: به حمایت و جانب داری. ۲۶۸- **حشم**: خدمتکاران، خویشان و زبردستان فرمانروا. ۲۶۹- **حلقه به گوش**: کنایه از فرمانبردار و مطیع. ۲۷۰- **خستن**: زخمی کردن، مجروح کردن. ۲۷۱- **خود**: کلاه خود. ۲۷۲- **خیره سر**: گستاخ و بی‌شرم، لجوج. ۲۷۳- **دستور**: وزیر، مشاور. ۲۷۴- **زوال**: نابودی، از بین رفتن. ۲۷۵- **سبو**: کوزه، ظرف معمولاً دسته‌دار از سفال یا جنس دیگر برای حمل یا نگه داشتن مایعات. ۲۷۶- **سپردن**: طی کردن، پیمودن. ۲۷۷- **سمن**: نوعی درخت گل، یاسمن. ۲۷۸- **شبیخون**: حمله ناگهانی دشمن در شب. ۲۷۹- **طرح افکندن**: کنایه از بنا نهادن؛ طرح ظلم افکندن: سبب پیدایش و گسترش ظلم شدن، بنیان ظلم نهادن. ۲۸۰- **عجم**: سرزمینی که ساکنان آن غیر عرب، به‌ویژه ایرانی باشند؛ ایران؛ ملوک عجم: پادشاهان ایران. ۲۸۱- **عفاف**: رعایت اصول اخلاقی، پرهیزکاری، پارسایی. ۲۸۲- **غربت**: غربی، دوری از خانمان. ۲۸۳- **فرهیختگی**: فرهیخته بودن، فرهیخته: برخوردار از سطح والایی از دانش، معرفت یا فرهنگ. ۲۸۴- **فریادرس**: یاور، دستگیر. ۲۸۵- **گربت**: غم، اندوه؛ گربت جور: اندوه حاصل از ظلم و ستم. ۲۸۶- **مقرر شدن**: قرار گرفتن، ثبات و دوام یافتن. ۲۸۷- **مکاید**: ج‌مکیده یا مکیدت؛ کیدها، مکرها، حيله‌ها. ۲۸۸- **ملک**: پادشاه، سلطان. ۲۸۹- **موبد**: روحانی زرتشتی، مجازاً مشاور. ۲۹۰- **نقصان**: کاهش یافتن؛ نقصان پذیرفتن: کم شدن. ۲۹۱- **نماز بردن**: تعظیم کردن، عمل سر فرود آوردن در مقابل کسی برای تعظیم. ۲۹۲- **نواختن**: کسی را با گفتن سخنان محبت آمیز یا بخشیدن چیزی مورد محبت قرار دادن. ۲۹۳- **نیک‌پی**: خوش قدم. ۲۹۴- **نیک‌دهش**: نیکی کننده. ۲۹۵- **ولایت**: کشور، سرزمین. ۲۹۶- **هشیوار**: هوشیار، هوشیارانه، آگاهانه. ۲۹۷- **هیون**: شتر، به‌ویژه شتر قوی هیکل و درشت اندام.

املا

۲۷۳- رستم به او رسم پهلوانی و (فرهیخته‌گی / فرهیختگی) و (رزم و بزم / رزم و بزم) می‌آموزد.

۲۷۴- وزین دختر شاه (هاماوران / هاماوران).



۲۷۵- بر بی گناهان نیاید (گزند / گذند).

۲۷۶- ساروان، (حیون / هیون) آرد ازدشت، (صد / سد) کاروان.

۲۷۷- جهانی (نظاره / نضاره) شده هم گروه.

۲۷۸- بدان گاه سوگند پُر (مایع / مایه) شاه.

۲۷۹- یکی (تازی ای / تاذی ای) برنشسته سیاه / همی خاک (نألش / نعلش) برآمد به ماه.

۲۸۰- پراکنده تا فرود بر (خیشتن / خویشتن)

۲۸۱- سرپراز شرم و (بحایی / بهایی) مراست

۲۸۲- به نیروی یزدان (نیکی دحش / نیکی دهش) / کزین کوه آتش نیابم (طپش / تپش).

۲۸۳- یکی دشت با (دیدگان / دیدگان) پرز خون.

۲۸۴- چو او را بدیدند (برخواست / برخاست) (قو / غو) / که آمد ز آتش برون شاه نو.

۲۸۵- چنان آمد اسب و (غبای / قبای) سوار / که گفتی (ثمن / سمن) داشت اندر کنار.

۲۸۶- چو از کوه آتش به (حامون / هامون) گذشت.

۲۸۷- ز کردار بد، (پوزش / پودش) اندر گرفت.

۲۸۸- او در مراغه (رسد خانه ای / رصد خانه ای) (عزیم / عظیم) ساخت.

۲۸۹- (زربت / ضربت) گردونِ دون، (آزادگان / آزاده گان) را خسته کرد.

۲۹۰- از این تنگ (خار / خوار) است اگر بگذرم.

۲۹۱- که دوزخ مرا زین سخن گشت (خار / خوار).

۲۹۲- یکی را از ملوک (آجم / عجم) حکایت کنند.

۲۹۳- دستِ (تتاوِل / تطاول) به مالِ رعیت دراز کرده بود.

۲۹۴- از کربتِ جورش، راه (قربت / غربت) گرفتند.

۲۹۵- ارتفاع ولایت، (نقسان / نقصان) پذیرفت.



۲۷۹- یکی (تازی‌ای / تاذی‌ای) برنشسته سیاه / همی خاک (نألش / نعلش) برآمد به ماه.

۲۹۷- فریدون که گنج و (هشم / حَشم) نداشت.

۲۹۸- خلقی براو به (تعسب / تعصّب) گرد آمدند و (تغویت / تقویت) کردند و پادشاهی یافت.

۲۹۹- پادشاهی که (ترح / طرح) ظلم افکند / پای دیوار ملک (خیش / خویش) بکند



تاریخ ادبیات

سعدی	گلستان (نثر + نظم)	کاووس ← شاه خیره‌سرکیانی سیاوش ← فرزند کاووس سودابه ← همسر کاووس شاه که عاشق سیاوش بود.
فردوسی	شاهنامه (نظم)	

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	چو خواهی که پیدا کنی گفت و گوی بباید زدن سنگ را بر سبوی معنی: اگر می‌خواهی حقیقت را آشکار کنی، باید دست به آزمودن آن‌ها بزنی (دست به آزمایش زدن) معنی: اگر می‌خواهی حقیقت ماجرا آشکار شود باید آن‌ها (سودابه و سیاوش) را بیازمایی معنی: / باید (برای تشخیص خطاکار بودن و یا نبودن آن دو نفر) آن‌ها را آزمایش کنیم	۹۸ خرداد ۱۴۰۴ دی ۹۷ دی
۲	چنین است سوگند چرخ بلند که بر بی‌گناهان نیاید گزند معنی: آسمان (سرنوشت) سوگند خورده است که به بی‌گناهان آسیبی نمی‌رسد معنی: آسمان (سرنوشت) سوگند خورده است که به بی‌گناهان آسیبی نمی‌رسد.	۹۸ دی ۱۴۰۲ دی
۳	سیاوش چنین گفت کای شهریار سیاوش گفت ای پادشاه تحمل دوزخ در برابر این تهمت برای من آسان تر است معنی: سیاوش اینگونه گفت که ای پادشاه، تحمل دوزخ برای من آسان‌تر از این سخن (این تهمت) است.	۹۹ دی ۱۴۰۱ دی



ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	بباید زدن سنگ را بر سبوی معنی: باید (برای تشخیص خطا کار بودن و یا نبودن آن دو نفر) آن‌ها را آزمایش کنیم	درس ۱۲ - دی ۹۷
۲	کز این دو یکی گر شود نابه کار معنی: که اگر یکی از این دو نفر (سودابه و سیاوش) گناهکار شناخته شود، پس از آن کسی من را پادشاه نمی‌شمارد	درس ۱۲ - خ ۹۹
۳	ور ایدون که زین کار هستم گناه معنی: اگر اینچنین است که در این اتفاق من گناهکار هستم، خداوند جهان آفرین من را (از آتش) حفظ نمی‌کند	درس ۱۲ - ش ۹۹
۴	که هر چند فرزند هست ارجمند معنی: هر چند فرزند عزیز و گرانقدر است. اما بدگمانی به فرزند دل‌شاه را آزرده خواهد کرد	درس ۱۲ - خ ۱۴۰۰
۵	چو او را بدیدند برخاست غو معنی: وقتی مردم سیاوش را دیدند، فریاد شادی سردادند که شاهزاده از آتش به سلامتی بیرون آمد	درس ۱۲ - خ ۱۴۰۰
۶	بدان گه که شد پیش کاووس باز معنی: وقتی سیاوش پیش کاووس رفت از اسب پیاده شد و تعظیم کرد	درس ۱۲ - ش ۱۴۰۰
۷	سراسر همه دشت بریان شدند معنی: همه مردم ناراحت شدند و با دیدن چهره خندان سیاوش از شوق گریستند	درس ۱۲ - خ ۱۴۰۱
۸	به دستور فرمود تا ساروان معنی: به وزیر فرمان داد که شتربان، صد کاروان شتر درشت اندام از دشت بیاورد	درس ۱۲ - ش ۱۴۰۱
۹	اگر کوه آتش بود بسپرم معنی: اگر این آتش مانند کوه باشد از آن عبور می‌کنم. گذشتن از این راه باریک برای من کاری آسان است.	درس ۱۲ - خ ۱۴۰۲
۱۰	همی کند سودابه از خشم موی معنی: سودابه از روی خشم موهایش را می‌کند، پیوسته گریه می‌کرد و صورت خود را زخمی می‌نمود	درس ۱۲ - ش ۱۴۰۲
۱۱	سیاوش را تنگ در بر گرفت معنی: سیاوش را صمیمانه (محکم) در آغوش گرفت	درس ۱۲ - خ ۱۴۰۳
۱۲	پر اندیشه شد جان کاووس کی معنی: کی کاووس بسیار نگران شد	درس ۱۲ - ش ۱۴۰۳
۱۳	جهاندار سودابه را پیش خواند معنی: کاووس شاه سودابه را فراخواند	درس ۱۲ - ش ۱۴۰۴

معانی لغت

۲۹۸- **تنیده:** درهم بافته ۲۹۹- **رَجَز:** شعری که در میدان جنگ برای مفاخره می خوانند. ۳۰۰- **سورت:** تندی و تیزی، حدّت و شدّت ۳۰۱- **ضجّه:** ناله و فریاد با صدای بلند، شیون ۳۰۲- **طاق:** فرد، یکتا، بی همتا ۳۰۳- **عماد:** تکیه گاه، نگاه دارنده؛ آنچه بتوان بر آن (او) تکیه کرد. ۳۰۴- **عیار:** ابزار و مبنای سنجش، معیار ۳۰۵- **کاری:** مؤثر، کشنده؛ زخم کاری؛ ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می شود. ۳۰۶- **مرادف:** مترادف، هم ردیف ۳۰۷- **مرتعش:** دارای ارتعاش، لرزنده ۳۰۸- **منتشا:** نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته می شود و معمولاً درویشان و قلندران به دست می گیرند؛ برگرفته از نام «منتشا» (شهری در آسیای صغیر) ۳۰۹- **ناورد:** نبرد ۳۱۰- **هریوه:** هروی، منسوب به هرات (شهری در افغانستان) ۳۱۱- **هول:** وحشت انگیز، ترسناک.

املا

۳۰۰- (صورت / سورت) سرمایه دی بیداده می کرد.

۳۰۱- آن (حریوه / هریوه) خوب و پاک آیین.

۳۰۲- خوان هشتم را من روایت می کنم اکنون / من که نامم (ماث / ماس).

۳۰۳- این (آیار / عیار) مهر و کینِ مرد و نامرد است.

۳۰۴- شعر (محظ / محض) خوب و خالی نیست.

۳۰۵- با صدایی (مرتعش / مرتئش) (لهنی / لحنی) (رجز / رجد) مانند.

۳۰۶- آن (اماد / عماد) تکیه و امید ایران شهر.

۳۰۷- شیرمرد (عرسه / عرصه) ناوردهای (هول / حول)، پور زال (ذر / زر).

۳۰۸- خواه روز جنگ و خورده (بحر / بهر) کین، سوگند.

۳۰۹- (تهمتن / تحمتن) گرد سجستانی.

۳۱۰- چاه (قدر / غدر) ناجوانمردان، چاه پستان.

۳۱۱- دربن این چاه آبش (ظهر / زهر) شمشيرو (صنان / سنان)، گم بود.

۳۱۲- بس که بی شرمانه و پست این (تزویر/ تذویر).

۳۱۳- رخس، آن (تاق / طاق) عزیز، آن (تای / طای) بی همتا.

۳۱۴- او (شقاد / شغاد)، آن نابردار بود.

۳۱۵- مرد نقال از صدایش (ذجه / ضجه) می بارید.

۳۱۶- میزبانی بود یا (تذویر / تزویر)؟

۳۱۷- آن کمند (شست خم / شصت خم) خویش بگشاید.

۳۱۸- (بیندازد / بیاندازد) به بالا، بردرختی، گیره ای، سنگی و (فراض / فراز) آید.

۳۱۹- تنیده یاد تو در (طار / تار) و پودم.

۳۲۰- شعر را با (تعامل / تأمل) بر (مکس / مکث) ها و درنگ ها بخوانید.

تاریخ ادبیات

قالب شعر خوان هشتم؛ نیمایی	شعر خوان هشتم (از مجموعه در حیات	اخوان ثالث
غزل «ای میهن» از این کتاب است.	کوچک پاییز در زندان (نظم) دیوان اشعار (نظم)	ابوالقاسم لاهوتی

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	پهلوان هفت خوان اکنون رستم در چاه نیرنگ و حيله (شغاد) افتاد و کشته شد رستم در چاه (دام مرگ) گرفتار شده بود.	دی ۹۷ خ ۹۹
۲	در بن این چاه آبش زهر شمشیر و سنان گم بود رستم در ته چاهی که به جای آب، شمشیر و سرنیزه زهر آلود داشت گم شده بود رستم در (ته) این چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و نیزه داشت، گرفتار شده بود رستم در ته چاهی که به جای آب، زهر شمشیر و سرنیزه داشت، محو شده بود	خ ۹۸ ش ۹۹ خ ۱۴۰۰
۳	این (شعر) معیار مهر و کین مرد و نامرد است این شعر من ملاک سنجش محبت و دوستی مردان و نامردان است این شعر، معیار سنجش دوستی مردان و دشمنی نامردان است	ش ۹۸ دی ۱۴۰۱

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	شیر مرد عرصه ناوردهای هول / ... / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود معنی: رستم، پهلوان میدان نبردهای هراسناک در چاه (دام مرگ) گرفتار شده بود.	درس ۱۳ - خ ۹۹
۲	آن خداوند و سوار رخس بی مانند معنی: آن صاحب و سوار رخس بی مانند	درس ۱۳ - دی ۱۴۰۴
۳	این نخستین بار شاید بود معنی: شاید این اولین باری بود که بر لب رستم لبخند نبود	درس ۱۳ - خ ۱۴۰۲



کتاب موج ۲۰ فارسی دوازدهم نشر الگو



درسنامه کاربردی

مفاهیم تمام ابیات، روان خوانی ها و گنج حکمت ها
بررسی موضوعی ابیات داخل قلمروها
تمام کنایه ها، واژگان مهم املائی، واژگان به ترتیب الفبا و...

آزمون های نهایی

۹ آزمون داخل و خارج
و سه سال اخیر

۱۴ آزمون تالیفی

شامل ۱۲۰۰ سوال تالیفی جدید
۱۶ آزمون درس به درس
۱۶ آزمون فصل به فصل
۹ آزمون نیمسال اول و دوم و موضوعی
۶ آزمون جامع کتاب



**بر خلاف دیگر کتب موجود در بازار، این کتاب بر مبنای شیوه طراحی جدید
امتحان نهایی تالیف شده است.**

یعنی:

- از گنج حکمت ها، روانخوانی ها و شعرهای حفظی، سوالات دستور و آرایه طراحی **نشده** است.
- از ادبیات داخل قلمروها، **صرفاً در همان قلمرو** سوال طراحی شده است.
- نکات پنهان کتاب درسی در آن گنجانده شده است.
- در پاسخنامه کتاب، به دور از زیاده گویی و نکات فوق
- العاده تکراری، مطالب به صورت موضوعی و گام به گام جمع بندی شده است.

معانی لغت

۳۱۲- استغنا: بی نیازی؛ در اصطلاح، بی نیازی سالک از هر چیز جز خدا **۳۱۳- اعانت:** یاری دادن، یاری **۳۱۴- افسرده:** منجمد، سرما زده **۳۱۵- اکناف:** ج کَنَف، اطراف، کناره ها **۳۱۶- اولی:** شایسته؛ اولی تر؛ شایسته تر (با آنکه «اولی» خود صفت تفضیلی است؛ در گذشته به آن «تر» افزوده اند). **۳۱۷- تجرید:** در لغت به معنای تنهایی گزیدن؛ ترک گناهان و اعراض از امور دنیوی و تقرب به خداوند؛ در اصطلاح تصوّف، خالی شدن قلب سالک از آنچه جز خداست. **۳۱۸- تعب:** رنج و سختی **۳۱۹- تفرید:** دل خود را متوجّه حق کردن، دل از علایق بریدن و خواست خود را فدای خواست ازلی کردن، فردش مردن و یگانه دانستن خدا؛ تفرید را عطار در معنی گم شدن عارف در معروف به کار می برد؛ یعنی وقتی که در توحید غرق شد، آگاهی از این گمشدگی را گم کند و به فراموشی سپارد. **۳۲۰- دعوی:** ادّعا، ادّعی خواستن یا داشتن چیزی؛ معنی و دعوی دو مفهوم متقابل و متضادند. معنی، حقیقتی است که نیاز به اثبات ندارد و دعوی لافی است تهی از معنی. **۳۲۱- زاد:** توشه، خوردنی و آشامیدنی که در سفر همراه می بَرند؛ سنّ و سال **۳۲۲- سروش:** پیام آور، فرشته پیام آور **۳۲۳- شگرف:** قوی، نیرومند **۳۲۴- شیدا:** عاشق، دل داده **۳۲۵- صدر:** طرف بالای مجلس، جایی از اتاق و مانند آن که برای نشستن بزرگان مجلس اختصاص می یابد؛ مجازاً ارزش و اعتبار **۳۲۶- کلان:** دارای سنّ بیشتر **۳۲۷- گرم رو:** مشتاق، به شتاب رونده و چالاک، کوشا **۳۲۸- گرده:** قرص نان، نوعی نان **۳۲۹- مخاصمت:** دشمنی، خصومت **۳۳۰- مصاحبت:** هم نشینی، هم صحبت داشتن **۳۳۱- مقالات:** ج مقالت، گفتارها، سخنان **۳۳۲- وادی:** سرزمین، صحرا و بیابان.

املا

۳۲۱- چون بود که (اقلیم / اغلیم) ما را شاه نیست.

۳۲۲- شما که (خاستار / خواستار) شهر یاری هستید، باید او را بجوئید.

۳۲۳- حُسن او در هفته ای گیرد (ذوال / زوال).

۳۲۳- طاووس نیز چنین (عُز / عُذر) آورد.

۳۲۴- ما را از این سفر (مئذور / معذور) دارید.

۳۲۵- باز شکاری که شاهان او را بر روی (شصت / شست)، می نشانند.

۳۲۶- قرعه زدند (غذا / قضا) را قرعه به نام هدهد افتاد.

۳۲۷- هدهد به مهربانی به همه (جرئت / جرأت) می داد.

۳۲۸- نیست از (فرسنگ / فرسنگی) آن، آگاه کس.

۳۲۹- پیش‌ت آید هر زمانی (سد / صد) تَعَب.

۳۳۰- هریکی بینا شود بر (غدر / قدر) خویش / باز یابد در حقیقت، (سدر / صدر) خویش.

۳۳۱- بعد از این وادی (استغنا / استقنا) بُود.

۳۳۲- هفت دوزخ همچو یخ (عفسرده‌ای / افسرده‌ای) است.

۳۳۳- در (تَحْیِر / تهیّر) مانده و گم کرده راه.

۳۳۴- (مهو / محو) او گشتند آخر بردوام.

۳۳۵- هم سرو با کلاهی، هم ماه با (غبایی / قبایی).

۳۳۶- در این مقام، (ترب / طرب) بی (تعَب / تئَب) نخواهد دید.

۳۳۷- (وصلت / وسلت) آن کس یافت، کز خود شد فنا.

۳۳۸- جلوه آب (ساف / صاف) در گل و (خوار / خار).

۳۳۹- اشتیری و گرگی و روباهی، از روی (مساحبت / مصاحبت) مسافرت کردند.

۳۴۰- برای ایشان برای گرده (مخاصمت / مخاسمت) رفت.

۳۴۱- مادرت را (اعانت / ائانت) می‌کردم.

۳۴۲- اشتر چون (مغالات / مقالات) گرگ و روباه را شنید، گردن دراز کرده و گرده برگرفت و بخورد.

۳۴۳- من آن شب در آن (موضع / موضع) حاضر بودم.

۳۴۴- با ایشان از (وج / وجه) زاد و توشه، گرده‌ای بیش نبود

تاریخ ادبیات

داستان سیمرغ، در این کتاب است.

منطق الطیر (نظم)

عطار نیشابوری

سندبادنامه (نثر)

ظهیری سمرقندی



شماره	محتوا	تاریخ
۱	بِهانه ها یک سونهادند معنی: بهانه ها را کنار گذاشتند (رها کردند) معنی: بهانه جویی را کنار گذاشتند معنی: بهانه ها را کنار گذاشتند	دی ۹۷ خ ۹۹ دی ۱۴۰۳
۲	چون فرو آیی به وادی طلب معنی: وقتی به بیابان و مرحله اول یعنی طلب قدم گذاری هر لحظه با رنج و سختی زیادی رو به رو خواهی شد. معنی: معنی وقتی در مرحله طلب (اولین مرحله) قدم گذاری، رنج و سختی های زیادی در برابر تو ظاهر می شود.	خ ۹۹ دی ۱۴۰۰
۳	وایامد در جهان زین راه کس معنی: در جهان کسی از این راه باز نگشته است و کسی از مسافت آن آگاهی ندارد معنی: هیچ کس از راه رسیدن به سیمرغ (حق) برگشته است و کسی از میزان مسافت آن آگاهی ندارد معنی: کسی در جهان از این راه باز نگشته است. کسی از مسافت این راه آگاه نیست معنی: کسی در جهان از این راه باز نگشته است. (به همین دلیل) کسی از مسافت این راه آگاه نیست	ش ۹۹ ش ۱۴۰۰ ش ۱۴۰۱ دی ۱۴۰۱
۴	چون بود کافلیم ما را شاه نیست؟ معنی: چرا سرزمین ما شاه ندارد. بیش از این بدون شاه بودن شایسته نیست معنی: چگونه است که سرزمین ما شاه ندارد. بی شاه بودن بیشتر از این درست نیست	خ ۱۴۰۰ ش ۱۴۰۳

شماره	محتوا	تاریخ
۱	هر یکی بینا شود بر قدر خویش معنی: هر کسی به ارزش و جایگاه خود په می برد و در حقیقت از مقام خود آنگاه می شود	درس ۱۴ - ش ۹۸
۲	آن که او را شناسد، دوری او را تحمل نتواند کرد و آن که بدو رو آرد، بدو نتواند رسید معنی: کسی که سیمرغ (خداوند) را بشناسد، نمی تواند دوری از او را تحمل کند و کسی که به او رو بیاورد، نمی تواند به او دست یابد.	درس ۱۴ - دی ۹۸
۳	صد هزاران سایه جاوید، تو معنی: در مرحله فنا (هفتم) همه پدیده هایی که سایه هایی بر چهره خداوند بودند، با آشکار شدن خورشید حق از بین می روند و حق آشکار می شود	درس ۱۴ - خ ۹۹
۴	مرغان جملگی شیدا شدند بهانه هایک سو نهادند معنی: همه پرندگان عاشق (دیدار سیمرغ) شدند. و بهانه جویی را کنار گذاشتند	درس ۱۴ - خ ۹۹
۵	روی ها چون زین بیابان در کنند معنی: همگی به وحدت و یگانی می رسند	درس ۱۴ - خ ۹۹
۶	ما پرندگان را نیز پیشوا و شهریاری است. در خرد و بینش او را همتایی نیست معنی: ما پرندگان هم رهبر و پادشاهی داریم که در خرد و بینش همانندی ندارد	درس ۱۴ - دی ۹۹
۷	بعد از این وادی استغنا بود معنی: پس از این، بیابان استغنا و بی نیازی است که در آن، ادعا (لاف زدن) و معنا (حقیقت) وجود ندارد	درس ۱۴ - خ ۱۴۰۲
۸	هر که داند گفت با خورشید راز معنی: کسی که می تواند به اصل و حقیقت (خداوند) برسد، هرگز از رسیدن به فرعیات عاجز نمی شود	درس ۱۴ - ش ۱۴۰۲
۹	محو او گشتند آخر بر دوام معنی: سرانجام برای همیشه در ذات حق (سیمرغ) فانی شدند	درس ۱۴ - خ ۱۴۰۴

معانی لغت



۳۳۳- آژگار: زمانی دراز؛ ویژگی آنچه بلند و طولانی به نظر می آید. **۳۳۴- آسمان جُل:** کنایه از فقیر، بی چیز، بی خانمان؛ جُل: پوشش به معنای مطلق **۳۳۵- استشاره:** رای زنی، مشورت، نظرخواهی **۳۳۶- استیصال:** ناچاری، درماندگی **۳۳۷- اطوار:** رفتار و یا سخنی ناخوشایند و ناهنجار **۳۳۸- اعلا:** برتر، ممتاز، نفیس، برگزیده از هر چیز **۳۳۹- امتناع:** خودداری، سر باز زدن از انجام کاری یا قبول کردن سخنی **۳۴۰- انضمام:** ضمیمه کردن؛ به انضمام: به ضمیمه، به همراه، به علاوه **۳۴۱- بادی:** آغاز (در اصل به معنی آغازکننده است) **۳۴۲- بحبوحه:** میان، وسط **۳۴۳- بدقواره:** آن که یا آنچه ظاهری زشت و نامتناسب دارد؛ بد ترکیب **۳۴۴- بذله:** شوخی، لطیفه **۳۴۵- برجک:** سازه چرخانی که روی تانک قرار دارد و به کمک آن می توان جهت شلیک توپ را تغییر داد. **۳۴۶- بقولات:** انواع دانه های خوراکی بعضی گیاهان مانند نخود و عدس، حبوبات **۳۴۷- بلامعارض:** بی رقیب **۳۴۸- بَلَعْتُ:** فرو بردم، بلعیدم؛ صرف کردن صیغه بَلَعْتُ: خوردن **۳۴۹- پتیاره:** زشت و ترسناک **۳۵۰- پرت وپلا:** بیهوده، بی معنی؛ به این نوع ترکیب ها که در آن ها لفظ دوم، اغلب بی معنی است و برای «اتباع» یا «مرکب اتباعی»، تأکید لفظ اول می آید می گویند؛ پرت و پلا گفتن: بر زبان آوردن سخنان بی سروت و نامعقول **۳۵۱- ترفیع:** ارتقا یافتن، رتبه گرفتن **۳۵۲- تصدیق:** تأیید کردن درستی حرف یا عملی، گواهی دادن به صحت امری **۳۵۳- تصنعی:** ساختگی **۳۵۴- تک وپوز:** دک و پوز، به طنز، ظاهر شخص به ویژه سروصورت **۳۵۵- تنبوشه:** لوله سفالین یا سیمانی کوتاه که در زیر خاک یا میان دیوار می گذارند تا آب از آن عبور کند. **۳۵۶- تیربار:** سلاح خودکار آتشین، سنگین و ترو بزرگ تراز مسلسل دستی که به وسیله نوار فشنگ تغذیه می شود؛ مسلسل سنگین **۳۵۷- جبهه:** پیشانی **۳۵۸- جیر:** نوعی چرم دباغی شده با سطح نرم و پرزدار که در تهیه لباس، کفش، کیف و مانند آن ها به کار می رود. **۳۵۹- چلمن:** آن که زود فریب می خورد، هالو؛ بی عرضه، دست و پا چلفتی **۳۶۰- حضار:** آنان که در جایی یا مجلسی حضور دارند؛ حاضران **۳۶۱- حلقوم:** حلق و گلو **۳۶۲- خرت وپرت:** مجموعه ای از اشیاء، وسایل و خرده ریزهای کم ارزش **۳۶۳- خرخره:** گلو، حلقوم **۳۶۴- خوردرفتن:** ساییده شدن و از بین رفتن **۳۶۵- خمره:** ظرفی به شکل خم و کوچک تراز آن **۳۶۶- خفایا:** ج خفیه، مخفیگاه، در خفایای ذهن؛ در جاهای پنهان ذهن **۳۶۷- خوش مشربی:** خوش مشرب بودن؛ خوش معاشرتی و خوش صحبتی **۳۶۸- درزی:** خیاط **۳۶۹- دوری:** بشقاب گرد بزرگ معمولاً با لبه کوتاه **۳۷۰- دیلاق:** دراز و لاغر **۳۷۱- سرسرا:** محوطه ای سقف دار در داخل خانه ها که در ورودی ساختمان به آن باز می شود و از آنجا به اتاق ها یا قسمت های دیگر می روند. (امروزه سرسرا را از فرهنگستان به جای واژه بیگانه «هال») و همچنین واژه بیگانه «لابی» به تصویب رسانده است) **۳۷۲- سکندری:** حالت انسان که بر اثر برخورد با مانع، کنترل خود را از دست بدهد و ممکن است به زمین بیفتد؛ سکندری خوردن: حالت سکندری برای کسی پیش آمدن **۳۷۳- شبان:** چوپان **۳۷۴- شخیص:** بزرگ و ارجمند **۳۷۵- شرفیاب شدن:** آمدن به نزد شخص محترم و عالی قدر، به حضور شخص محترمی رسیدن **۳۷۶- شش دانگ:** به طور کامل، تمام **۳۷۷- شکوم:** شگون؛ میمنت، خجستگی، چیزی را به فال نیک گرفتن؛ شکوم داشتن: فرخنده و مبارک بودن **۳۷۸- شیء عَجَاب:** اشاره به آیه «إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ». (سوره ص / آیه ۵)؛ معمولاً برای اشاره به امری شگفت به کار می رود. **۳۷۹- صله ارحام:** به دیدار خویشاوندان رفتن و از آنان احوالپرسی کردن **۳۸۰- عاریه:** آنچه به امانت بگیرند و پس از رفع نیاز آن را پس دهند. **۳۸۱- علامه:** آن که درباره رشته ای از معارف بشری دانش و آگاهی بسیار دارد. **۳۸۲- غلیان:** جوشش عواطف و احساسات، شدت هیجان عاطفی **۳۸۳- فغان:** ناله و زاری، فریاد **۳۸۴- قطعه بعد آخری:** تکه ای بعد از تکه دیگر **۳۸۵- کاهدان:** انبارگاه **۳۸۶- کأن لم یکن شیئاً مذکوراً:** بخشی از آیه اول سوره دهر است به معنی «چی قابل ذکر نبود»؛ در این داستان یعنی تمام خوراکی ها سر به نیست شد.



۳۸۷- کباده: وسیله ای کمانی شکل در زورخانه از جنس آهن که در یک طرف آن رشته ای از زنجیر یا حلقه های آهنی متعدّد قرار دارد؛ کبادۀ چیزی را کشیدن؛ ادّعی چیزی داشتن، خواستار چیزی بودن **۳۸۸- کتل:** پشته، تپه **۳۸۹- کج و معوج:** به صورت خمیده، ناراست **۳۹۰- کلاشینکف:** سلاحی در انواع خودکار و نیمه خودکار، دارای دستگاه نشانه روی مکانیکی و دو نوع قنداق ثابت و تاشو؛ برگرفته از نام اسلحه ساز روسی. **۳۹۱- کلک:** آتشدانی از فلز یا سفال؛ کلک چیزی را کندن؛ خوردن یا نابود کردن چیزی **۳۹۲- کُنده:** تنه بریده شده درخت که شاخ و برگ آن قطع شده است؛ هیزم **۳۹۳- لطیفه:** گفتار نغز، مطلب نیکو، نکته ای باریک **۳۹۴- ماسیدن:** کنایه از به انجام رسیدن، به ثمر رسیدن **۳۹۵- مای تعلق به:** آنچه بدان وابسته است. **۳۹۶- مایحتوی:** آنچه درون چیزی است. **۳۹۷- متفرّعات:** شاخه ها، شعبه ها (در متن به معنی متعلّقات به کار رفته است) **۳۹۸- متکلم و حده:** آن که در جمعی تنها کسی باشد که سخن می گوید. **۳۹۹- مجلس آرا:** آن که با حضور خود سبب رونق مجلس و شادی یا سرگرمی حاضران آن می شود؛ بزم آرا **۴۰۰- محظور:** مانع و مجازاً گرفتاری و مشکل؛ در محظور گیر کردن؛ گرفتاری پیدا کردن، در مقابل امر ناخوشایند قرار گرفتن (املای این واژه به صورت محذور نیز آمده است) **۴۰۱- محظوظ:** بهره ور **۴۰۲- مخلفات:** چیزهایی که به یک ماده خوردنی اضافه می شود یا به عنوان چاشنی و مزه در کنار آن قرار می گیرد. **۴۰۳- مضغ:** جویدن **۴۰۴- معهود:** عهد شده، شناخته شده، معمول **۴۰۵- نامعقول:** آنچه از روی عقل نیست؛ برخلاف عقل **۴۰۶- واتر قیدن:** تنزل کردن، پس روی کردن **۴۰۷- وجنات:** ج و جنه، صورت، چهره، رخساره **۴۰۸- ولیمه:** طعامی که در مهمانی و عروسی می دهند. **۴۰۹- هم قطار:** هر یک از دو یا چند نفری که از نظر درجه، رتبه و یا موقعیت اجتماعی در یک ردیف هستند. **۴۱۰- هویدا:** روشن، آشکار.

املا

۳۴۵- قرار با رفقا را با عیالم / ایالم) که به تازگی / تازه گی) عروسی کرده بودیم در میان گذاشتم.

۳۴۶- بگذار (سماق / صماق) بکند.

۳۴۷- این بدبخت ها، سال (آذگار / آژگار) یک بار برایشان چنین پای می افتد.

۳۴۸- از دوستان و آشنایان یک دست دیگر، ظرف و لوازم (آریه / عاریه) بگیریم؟

۳۴۹- (مهال / محال) است بگذارم از کسی چیز عاریه وارد خانه شود.

۳۵۰- علاوه بر غاز (مأهود / معهود)، آش جو اعلاء و کباب بره ممتاز.

۳۵۱- جوان (دیلاغی / دیلاقی)، مصطفی نام آمده، پسر عموی تنی توست.

۳۵۲- سالی یک بار بیشتر از زیارت جمالش، (مصرور / مسرور) و (مشثوف / مشعوف) نمی شدم.

۳۵۳- چنین روز مبارکی، (سله / صله) ارحام نکنی، کی خواهی کرد؟



۳۵۴- چشم بد دور، آقا (واتر قیده اند / واتر غیده اند)، قدش درازتر و تک و پوزش (کریح تر / کریه تر) شده است.

۳۵۵- از توصیف لباسش بهتراست (بگزر / بگذرم).

۳۵۶- سرزانوهای شلوارش، که از بس شسته بودند، به قدریک وجب (خُرده / خورده) رفته بود.

۳۵۷- دردم، (ملتفت / ملتفت) (وخامط / وخامت) امر گردیده.

۳۵۸- پس از مدتی اندیشه و (استشاره چاره (منحسر به فرد و / منحصر به فرد) را در این دیدم.

۳۵۹- می خواهم امروز نشان بدهی که چند مرده (هلاجی / حلاجی).

۳۶۰- صدای بریده بریده ازنی پیچ (حلقوم / هلقوم) بیرون آمد.

۳۶۱- از این خیال، باید (منسرف / منصرف) شد.

۳۶۲- با حال (استیصال / استیصال) پرسیدم: پس چه خاکی به سرم بریزم.

۳۶۳- والله چه (ارز / ارض / عرض) کنم، مختارید.

۳۶۴- بگوئید طبیب (غدقن / قدغن) کرده.

۳۶۵- بچه (قنداقی / غنداقی) که نیستند.

۳۶۶- دیدم زیاد (پرط و پلا / پرت و پلا) می گوید.

۳۶۷- آن را در (ذوایا / زوایا) و خفایای خاطر و مخیله (نشخار / نشخوار) کردم.

۳۶۸- (مهاری / محاری) شتر را به کدام جانب می کشانم.

۳۶۹- آثار شادی در (وجناطش / وجناتش) نمودار گردید.

۳۷۰- بر (تئارف / تعارف) و خوش زبانی افزودم.

۳۷۱- قد دراز و کج و (مئوجش / معوجش) را روی صندلی مخمل جا داد.

۳۷۲- (خاست / خواست) جویده جویده از این بروز محبت و دلبستگی (غیر مترغبه / غیر مترقبه) سپاس گزاری کند.

۳۷۳- نمی گذارم از این جا بروی. امروز باید (نهار / ناهار) را با ما (سرف / صرف) کنی.

۳۷۴- از طرف خود و این آقایان (استدعای / استدعای) (آجزانه / عاجزانه) دارم.



۳۷۵- اگر خیلی (اسرار/ اصرار) دارید، بازیکی از ایام همین بهار، خدمت رسیده از نو دلی از (عذا/ عزا) درآوریم.

۳۷۶- هرچه من (اصرار/ اسرار) و تعارف می‌کنم تو بیشتر (عبا/ ابا) و (امتناع/ امطناع) می‌ورزی.

۳۷۷- در (سرف/ صرف) کردن (سیغۀ/ صیغۀ) «بلعت» (اهتمام/ احتمام) تامی داشتند.

۳۷۸- با آن قد دراز چه حقه‌ای به کار برده که لباس من این‌طور (غالب/ قالب) بدنش درآمده است.

۳۷۹- گویی جامه‌ای بود که (درزی/ درذی) (ازل/ عزل) به قامت ایشان دوخته بود.

۳۸۰- آقا مصطفی با کمال متانت، تعارفات معمولی را (برگذار/ برگزار) کرده.

۳۸۱- او را به عنوان یکی از جوان‌های (فاضل/ فاضل) و لایق، معرفی کردم.

۳۸۲- قلباً خیلی (مصرور/ مسرور) بودم.

۳۸۳- سرسوزنی (قسور/ قصور) را جایز نمی‌شمردند.

۳۸۴- در خوش‌زبانی و (هرافی/ حرافی) و شوخی و (بذله/ بزله) نوک جمع را چیده.

۳۸۵- متکلم (وحده/ وهده) و مجلس آرای (بلامعارض/ بلامعارض) شده.

۳۸۶- گویی حنجره‌اش دو (طنبوشه/ تنبوشه) داشت یکی برای بلعیدن لقمه و دیگری برای بیرون دادن حرف‌های (قلنبه/ غلنبه).

۳۸۷- یکی از (حضار/ حظار) که کباده شعرو ادب می‌کشید، چنان (محضوظ/ محظوظ) گردید.

۳۸۸- جلورفته، (جبعه/ جبهه) شاعر را بوسید.

۳۸۹- من تخلص را از (زواید/ ذواید) و از جمله رسوم و عاداتی می‌دانم که باید (متروک/ مطروک) گردد.

۳۹۰- به (اسرار/ اصرار) ادیب نیشابوری که در اواخر عمر با بنده (معلوف/ مألوف) بودند، کلمه استاد را اختیار کردم، اما خوش ندارم زیاد (استعمال/ استعمال) کنم.

۳۹۱- در این (اسنا/ اثنا) صدای زنگ تلفن از سرسرای (امارت/ عمارت) بلند شد.

۳۹۲- ولی (شستش/ شصتش) خبردار شده بود.

۳۹۳- نمی‌توانم بخورم ولو (ماعده/ مائده) آسمانی باشد.

۳۹۴- مهمان‌ها سخت در (محظور/ محذور) گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌دانند

۳۹۵- در مقابل (تضاهرات / تظاهرات) شخص (شخیصی / شخیصی)، دو دل مانده بودند.

۳۹۶- خواهی نخواهی جز (تسدیق / تصدیق) حرف‌های مصطفی و بله و البته گفتن، چاره‌ای نداشتند.

۳۹۷- دیدم (توطئه / توطعه) ما دارد می‌ماسد.

۳۹۸- (ساتور / ساطور) قصابی به دست گرفته بودم.

۳۹۹- یک لقمه (مختصر / مختسر) می‌چشیم.

۴۰۰- آخر: آقایان (هیف / حیف) نیست از چنین غازی گذشت.

۴۰۱- فرصت ندادند مانند (قحطی زدگان / قحطی زده‌گان) به جان غاز افتادند.

۴۰۲- مانند گوشت (استخان / استخوان) شترقربانی در کمرکش دوازده حلقوم و (کطل / کتل) و گردنه‌یک دوجین شکم و روده مراحل (مضغ / مضغ) و بلع و (حزم / هضم) و (تحلیل / تهلیل) را پیموده.

۴۰۳- انسان، حیوانی است گوشت (خار / خوار).

۴۰۴- با یک خروار گوشت و پوست و (بغولات / بقولات) و (حبوبات / هبوبات).

۴۰۵- در همان (بهیوحه / بحبوحه) بخور بخور، صدای تلفن بلند شد.

۴۰۶- مرا به یاد (بی‌ثباتی / بی‌ثباتی) فلک بوقلمون و شقاوت مردمِ دون و مکرو فریب جهان (پتیاره / پتیاره) و (وقاحت / وقاحت) این مصطفای (بدغواره / بدقواره)، انداخت.

۴۰۷- صدای کشیده آب نکشیده‌ای (تنین / طنین) انداز گردید.

۴۰۸- پنج انگشت دعاگو به (مئیت / معیت) مچ و کف و (مایتعلق به / مایتعلق به) بر روی صورت گل انداخته آقای استادی، نقش بست.

۴۰۹- دِ بگیر که این ناز (شصت / شست) باشد.

۴۱۰- با همان (ادا و اتوار / ادا و اطوار) های معمولی خودش.

۴۱۱- در تمام مدت ناهار، اثری از آن، (هویدا / حویدا) نبود. نفس زنان و (حق حق / حق حق) گنان گفت.

۴۱۲- توی شکمش آلوی (برقان / برغان) گذاشته‌اند.

۴۱۳- برای به جا آمدن احوال و تسکین (قلیان / غلیان) درونی در حیات قدم زده.

۴۱۴- با صورتی که گویی قشری از خنده (تسنعی / تصنعی) روی آن کشیده باشند.



۴۱۵- دیگر (نخواستند / نخواستند) مزاحم آقایان بشوند. همه مجلس (تعسف / تأسف) خوردند.

۴۱۶- یک دست از بهترین لباس های نوروز را با کلیه (متفرعات / مطفرعات) به (انضمام / انضمام) مایحتوی.

۴۱۷- به دست (چلاغ / چلاق) شده خودم از خانه بیرون انداختم.

۴۱۸- تیری که از (شست / شصت) رفته باشد باز نمی گردد.

۴۱۹- از (مصاهبت / مصاحبت) با مصطفی و سهراب لذت می برد.

۴۲۰- صدای (قرش / غرش) تانک دوم از نزدیک به گوش می رسید.

۴۲۱- دوباره (مبحوت / مبهوت) به سهراب نگاه می کردند.

۴۲۲- دوباره (اصلحه / اسلحه) را برداشت. موشک دوم را جا انداخت.

۴۲۳- مصطفی و ارمیا با (مسلسل / مصلصل) و (عاریپی چی / آرپی چی) به سمت دشمن شلیک کردند.

۴۲۴- توی راه (اثیر / اسیر) نگیری، (بگذار / بگزار) چند تاشان هم به ما برسد.

۴۲۵- اگرچه نمی ترسید؛ اما او را (وحم / وهم) گرفته بود.

۴۲۶- بار دیگر (صکندری / سکندری) خورد و به زمین افتاد.

۴۲۷- هر لحظه انتظار داشت سوزشی در کمرش احساس کند و به زمین (بیافتد / بیفتد).

۴۲۸- خاطرات به صورت (مبهم / مبهم) از جلو چشمانش می گذشت.

۴۲۹- هر چند لحظه یک بار، زانوی چپش (مرتئش / مرتعش) می شد.

تاریخ ادبیات

رضا امیرخانی	ارمیا (نثر)	کتاب ارمیا در حوزه ادبیات داستانی آمده است اما موضوع آن دفاع مقدس است.
محمدعلی جمال زاده	کباب غاز (نثر)	

ابیات و عبارات پر تکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	شش دانگ حواسم پیش مصطفی است معنی: همه حواسم به مصطفی است معنی: همه حواسم به مصطفی است معنی: تمام حواسم پیش مصطفی است	دی ۹۸ دی ۱۴۰۲ خ ۱۴۰۳
۲	این بدبخت‌ها سال از گاریک بار برایشان چنین پای می افتد معنی: این بیچاره‌ها در سال طولانی فقط یک بار چنین فرصتی برایشان پیش می‌آید معنی: این بدبخت‌ها هر سال طولانی یک بار برایشان چنین موقعیتی پیش می‌آید معنی: این بدبخت‌ها بعد از زمان طولانی برایشان چنین فرصتی پیش می‌آید	ش ۹۹ خ ۱۴۰۰ خ ۱۴۰۳
۳	مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده، تکلیف خود را نمی‌دانند معنی: مهمان‌ها به شدت گرفتار شده بودند و نمی‌دانستند چه کار کنند معنی: مهمان‌ها خیلی در رودربایستی گرفتار شده بودند معنی: مهمان‌ها دچار رودربایستی شده‌اند و نمی‌دانند چه کار کنند	ش ۱۴۰۱ دی ۱۴۰۳ خ ۱۴۰۳

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده‌اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	یکی که کبابه شعر و ادب می‌کشید، جلورفته جبهه شاعر را بوسید معنی: یکی که ادعای شعر و شاعری داشت جلورفت و پیشانی شاعر را بوسید	درس ۱۶ - خرداد ۹۸
۲	در این اثنا صدای زنگ تلفن از سرسرای عمارت بلند شد معنی: در این میان صدای زنگ تلفن از راهروی خانه بلند شد	درس ۱۶ - ش ۹۸
۳	حالا دیگر مصطفی در خوش‌زبانی، نوک جمع را چیده است. معنی: اکنون مصطفی در خوش‌صحبتی، بر جمع مسلط شده است.	درس ۱۶ - دی ۹۹
۴	این بدبخت‌ها سال از گاریک بار برایشان چنین پای می‌افتد و شکم‌ها را مدتی است صابون زده‌اند که کباب بخورند معنی: این بدبخت‌ها هر سال طولانی یک بار برایشان چنین موقعیتی پیش می‌آید و مدتی است انتظار کشیده‌اند (گرسنگی کشیده‌اند، به خود وعده داده‌اند) که کباب بخورند	درس ۱۶ - خ ۱۴۰۰
۵	خودتان را بنزید به ناخوشی و بگویید طیب قدغن کرده؛ از تخت‌خواب پایین نیایید معنی: وانمود کنید که بیمار هستید و بگویید پزشک ممنوع کرده و از رخت‌خواب برنخیزید	درس ۱۶ - ش ۱۴۰۰
۶	در همان بحبوحه بخور بخور منظره زوال غاز خدا بیامرز، مرا به یاد بی‌ثباتی فلک بوقلمون انداخت معنی: در همان میانه غذا خوردن، منظره نابودی غاز مرا به یاد ناپایداری روزگار و یاکار انداخت	درس ۱۶ - خ ۱۴۰۱
۷	مهمان‌ها سخت در محظور گیر کرده، تکلیف خود را نمی‌دانند معنی: مهمان‌ها به شدت گرفتار شده بودند و نمی‌دانستند چه کار کنند	درس ۱۶ - ش ۱۴۰۱

شماره	محتوا	تاریخ
۸	پشت دستم را داغ کردم تا من باشم دیگر پیرامون ترفیع رتبه نگردم معنی: این کار پیشیمان شدم که دیگر به فکر ارتقای رتبه نباشم	درس ۱۶ - دی ۱۴۰۱
۹	متکلم وحده و مجلس آرای بلا معارض شده است معنی: تنها گوینده‌ی جمع و بزم آرای بدون رقیب شده بود	درس ۱۶ - خ ۱۴۰۲
۱۰	تمام حُسن کباب غاز به این است که سر به مهر روی میز بیاید معنی: همه خوبی کباب غاز در این است که کامل و درست نخورده روی میز بیاید	درس ۱۶ - ش ۱۴۰۲
۱۱	شش دانگ حواسم پیش مصطفی است که نکند بوی غاز چنان مستش کند که دامنش از دست برود. معنی: همه حواسم به مصطفی است، که با بوی غاز از خود بی خود نشود و اختیارش را از دست ندهد.	درس ۱۶ - دی ۱۴۰۲
۱۲	مهمان‌ها سخت در محذور گیر کرده معنی: مهمان‌ها خیلی در رودربایستی گرفتار شده بودند	درس ۱۶ - دی ۱۴۰۳
۱۳	در اواخر عمر با بنده مألوف بود و کاسه و کوزه یکی شده بودیم معنی: در اواخر عمر با بنده انس گرفته بود و صمیمی شده بودیم	درس ۱۶ - دی ۱۴۰۴
۱۴	مهمان‌ها سخت در محذور گیر کرده و تکلیف خود را نمی‌داند معنی: مهمان‌ها دچار رودربایستی شده‌اند و نمی‌دانند چه کار کنند	درس ۱۶ - خ ۱۴۰۲
۱۵	آنگاه با صورتی که قشری از خنده تصنعی روی آن کشیده باشند وارد اتاق مهمان‌ها شده معنی: با نقابی از خنده‌های ساختگی (مصنوعی) وارد اتاق مهمان‌ها شدم	درس ۱۶ - خ ۱۴۰۴

معانی لغت

۴۱۱- **اخته:** بیرون کشیده، برکشیده ۴۱۲- **دستاورد:** نتیجه، پیامد، حاصل آنچه با تلاش به دست آید. ۴۱۳- **ذی حیات:** دارای حیات، زنده، جاندار ۴۱۴- **سرحد:** مرز، کرانه ۴۱۵- **غایی:** منسوب به غایت، نهایی.

املا

۴۳۰- خنده تو برای دستان من، شمشیری است (آخه / آخته).

۴۳۱- بخند بر پیچاپیچ خیابان‌های (جزیره / جزیره).

۴۳۲- مشو دریچ و تاب رنج و غم، گم / به هر حالت، (تبسم / تبسم) کن، تبسم.

۴۳۳- راه هزار ساله را می‌پیمایند تا به سر منزل (قایی / غایی) خود برسند.

۴۳۴- در یک جاده خلوت، (رهگزی / رهگذری) به من نزدیک می‌شود.

۴۳۵- می‌خواهم بدانجا روم که خداوند آن را (سرحد / سرحد) دنیای خلقت قرار داده است.

۴۳۶- دیگر در آن (زی حیاتی / ذی حیاتی) نفس نمی‌کشد.

۴۳۷- (بیجوده / بیهوده) رنج سفر بر خویش هموار مکن. داری به عالمی بی حد و کران قدم (می‌گزی / می‌گذاری).

تاریخ ادبیات

پابلو نرودا	هوا را از من بگیر، خنده‌ات را نه (نظم)
یوهان کریستف فریدریش شیلر	مسافر

ابیات و عبارات پرتکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	نان را از من بگیر اگر می خواهی / هوا را از من بگیر، اما / خنده ات رانه معنی: اگر غذا و هوا (خوردن و نفس کشیدن) را از از من بگیر میم نیست. شادی و خنده ات را از من نگیر معنی: اگر غذا و هوا (خوردن و نفس کشیدن) را از من بگیر میم نیست. شادی و خنده ات را از من نگیر	دی ۹۸ دی ۱۴۰۲
۲	بخند زیرا خنده تو / برای دستان من / شمشیری است آخته معنی: بخند زیرا خنده و شادمانی تو، مانند شمشیری برکشیده در دستان من است. (شادی تو سلاحی برای مبارزات من است) معنی: شاد باش زیرا شادی و خنده تو برای من مانند شمشیری از غلاف برکشیده است (به من توان مبارزه می بخشد)	دی ۹۹ ش ۱۴۰۰

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	اگر دیدی به ناگاه / خون من بر سنگ فرش خیابان است / بخند زیرا خنده تو / برای دستان من / شمشیری است آخته معنی: اگر دیدی من زخمی و در حال جان دادن هستم. تو شاد باش زیرا خنده تو برای دستان من مانند شمشیر برکشیده ای است و به من توان مبارزه می بخشد	درس ۱۷ - خ ۱۴۰۰
۲	گل آبی، گل سرخ کشورم که مرا می خواند معنی: پرچم کشورم مرا دعوت می کند	درس ۱۷ - دی ۱۴۰۳
۳	اما خنده ات که رهامی شود / و پرواز کنان مرا می جوید / تمامی درهای زندگی را به رویم می گشاید معنی: اما هنگامی که لبخند می زنی، خنده تو مرا به زندگی امیدوار می سازد (به من زندگی می بخشد)	درس ۱۷ - دی ۱۴۰۱

معانی لغت

۴۱۶. **اُبّهت**: بزرگی و شکوه که سبب احترام یا ترس دیگران می شود. ۴۱۷. **اعلان**: آشکار کردن چیزی و با خبر ساختن مردم از آن ۴۱۸. **اهتمام**: کوشش، سعی، همت گماشتن؛ اهتمام ورزیدن در کاری: همت گماشتن به انجام دادن آن ۴۱۹. **بیشه**: زمینی که در آن به طور طبیعی گیاهان خود رو و درخت روییده باشد. ۴۲۰. **تسکین**: آرامش، آرام کردن ۴۲۱. **تناور**: دارای پیکر بزرگ و قوی ۴۲۲. **جلی**: ویژگی خطی که درشت و واضح باشد و از دور دیده شود. ۴۲۳. **سجایا**: چ سنجیه، خوها، خلق ها و خصلت ها ۴۲۴. **صحیفه**: کتاب ۴۲۵. **عتاب**: سرزنش، ملامت، تندی ۴۲۶. **غرس**: نشاندن و کاشتن درخت و گیاه ۴۲۷. **کتابت**: نوشتن، تحریر، خوشنویسی ۴۲۸. **کفایت**: کافی، بسنده ۴۲۹. **متنبّه شدن**: به زشتی عمل خود پی بردن و پند گرفتن ۴۳۰. **مخیّله**: خیال، قوّه تخیل، ذهن ۴۳۱. **معمر**: سالخورده ۴۳۲. **افسرده**: بی بهره از معنویت، بی ذوق و حال ۴۳۳. **جبین**: پیشانی ۴۳۴. **روایی**: ارزش، اعتبار

املا

۴۳۸- هر روز باید (زکری / ذکر) واحد را مکرر کنیم.

۴۳۹- (صجایای / سجایای) ارزشمند تو.

۴۴۰- مانند نخستین باری که نام زیبای تو را (طلاوت / تلاوت) کردم.

۴۴۱- نه توجهی به گرد و غبار و (جراهای / جراحات) پیری دارد.

۴۴۲- و نه اهمیتی به چین و شکن های (ناگذیر / ناگزیر) (سال خورده گی / سال خورده گی).

۴۴۳- همواره عشق قدیم را به موضوع (سحیفه / صحیفه) شعر خود می گردانند.

۴۴۴- یک (غصه / قصه) بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان که می شنوم نامکّرر است.

۴۴۵- (مظمون / مضمون) بیت، از کدام بخش از سروده شکسپیر، قابل دریافت است.

۴۴۶- بیم آن داشتم که مورد (اتاب / عتاب) معلم، واقع گردد.

۴۴۷- دیدم جماعتی آن جا ایستاده اند و (اعلانی / ائلانی) را که بر دیوار بود می خواندند.

۴۴۸- بانک و فریاد می کردند و (قلقله / غلغله) آنان به کوی و برزن می رفت.

۴۴۹- در میان بانگ و (محممه / همهمه) شاگردان، آهسته به اتاق درس درآیم. بی آنکه کسی متوجه (تأخیر / تأخیر) من گردد.

۴۵۰- معلم با همان چوبِ (رُئب انگیز / رعب انگیز) که دردست داشت، قدم می‌زد.

۴۵۱- معلم، لباس ژندهٔ (مأمول / معمول) هرروز را برتن ندارد.

۴۵۲- لباسی که جز درروزِ (توذیع / توزیع) جوایز نمی‌پوشید.

۴۵۳- تمام اتاق درس را (ابحت / ابهت) و شکوهی فراگرفت.

۴۵۴- ناراحتی ام فرو نشست و خاطرم (تسکین / تصکین) یافت.

۴۵۵- مدارس این (نواهی / نواحی)، زبانی جز زبان خود آنها، تدریس نشود.

۴۵۶- من از این (اهوال / احوال) غرق حیرت بودم.

۴۵۷- جدایی از آن‌ها به سختی ناراحت و (متعسرم / متأثرم) می‌کرد.

۴۵۸- از صفحهٔ (ضمیرم / ظمیرم) یکباره (مهو / محو) شد.

۴۵۹- تا از او به سبب (خدمت‌گزاری / خدمت‌گذاری)، قدردانی کنند.

۴۶۰- در این اندیشه‌ها (مستقرغ / مستغرق) بودم.

۴۶۱- با صدای (رثا / رسا) و بیان روشن، درس را از بر خوانم.

۴۶۲- حتی (جرأت / جرئت) نکردم سر بردارم و به چشم معلم نگاه کنم.

۴۶۳- خودت به (غدر / قدر) کافی، (متنبه / مطنبه) شده‌ای؟

۴۶۴- بدبختی ما این است که همیشه آموختن را به روز دیگر (وامی‌گزاریم / وامی‌گذاریم).

۴۶۵- پدران و مادران نیز در تربیت و (تألیم / تعلیم) شما، چنان‌که باید (احتمام / اهتمام) نورزیده‌اند.

۴۶۶- آیا وقتی (هوس / حوس) شکار و تماشا به سرم می‌افتاد، شما را (رخست / رخصت) نمی‌دادم که در پی کار خویش بروید؟

۴۶۷- وقتی قومی به (عصارت / اسارت) دشمن درآید، (مقلوب / مغلوب) و (مقهور / مقهور) بیگانه گردد.

۴۶۸- چون درس به پایان رسید، نوبتِ (تهریر / تحریر) و کتابت رسید.

۴۶۹- این سرمشق‌ها، به گوشهٔ میزهای (تهریر / تحریر)، آویزان بود.

۴۷۰- در چهار گوشه اتاق، درفش ملی ما را به (احتزاز / اهتزاز) درآورده باشند.



۴۷۱- بر بام مدرسه، کبوتران می خواندند. من گوش به (ترنم / طرنم) آن‌ها می‌دادم.

۴۷۲- نهالی چند که وی در هنگام ورود خویش، در باغ مدرسه (غرس / غرض) کرده بود، اکنون درختانی تناور شده بودند.

۴۷۳- پس از (تحریر / تهریر) مشق، درس تاریخ خواندیم.

۴۷۴- یکی از مردان (مئثر / معمر) دهکده که کتاب را روی زانو گشوده بود و از پس عینک (سطبر / ستبر) خویش در آن می‌نگریست.

۴۷۵- صدای وی چنان با شوق و هیجان آمیخته بود که از شنیدن آن بر ما حالتی (قرب / غریب) دست می‌داد.

۴۷۶- در این (اسنا / اثنا)، وقت به آخر آمد و ظهر فرا رسید.

۴۷۷- صدای شیپور سربازان، در کوچه (تنین / طنین) افکند.

۴۷۸- تا آن روز هرگز وی در نظرم چنان (پرمحابت / پرمهابت) و با (عزمت / عظمت) جلوه نکرد.

۴۷۹- اما (بقض / بغض) و اندوه، صدا را در گلویش شکست.

۴۸۰- زبان فارسی، رمز (حویت / هویت) ملی است.

تاریخ ادبیات

شکسپیر	غزلواره‌ها (نظم)	
آلفونس دوده	قصه‌های دوشنبه	مترجم عبدالحسین زرین کوب داستان «آخرین درس» از این کتاب است.
وحشی بافقی	شعر «لطف تو»	

ابیات و عبارات پر تکرار آزمون نهایی

شماره	محتوا	تاریخ
۱	(عشق جاودانی) همواره عشق قدیم را موضوع صحیفه شعر خود می گرداند معنی: عاشق واقعی همیشه زیبایی های عشق اول و قدیم را موضوع کتاب یا دیوان شعر خود قرار می دهد عشق جاودانی یا همیشگی، همواره عشق یا معشوق قدیمی خود را موضوع کتاب یا دیوان شعر خود قرار می دهد	خ ۹۹ ش ۹۹
۲	هر روز باید ذکرِ واحد را مکرر بخوانم معنی: هر روز باید سخن یکسانی را تکرار کنم معنی: هر روز باید یک سخن خاص (عاشقانه) را پوسته بگویم	خ ۱۴۰۰ خ ۱۴۰۴

ابیات و عباراتی که یکبار در آزمون نهایی آمده اند

شماره	محتوا	تاریخ
۱	آیا چیزی در مخیله آدمی می گنجد که بتواند آن را بنگارد / اما جان صادق من آن را برای تو ترسیم نکرده باشد؟ معنی: فکر و خیالی در ذهن انسان نمی گنجد که بتواند آن را بنویسد اما روح راستگو و درست کردار من آن را برای تو، ای عشق جاودانی به تصویر نکشیده باشد؟	درس ۱۸ - خ ۱۴۰۰
۲	یک قصه بیش نیست غم عشق وین عجب / کز هر زبان می شنوم نامکرر راست معنی: داستان عشق یک ماجرا بیشتر نیست. اما عجیب آنکه آن را از هر کس می شنوم غیر تکراری است.	درس ۱۸ - خ ۱۴۰۲
۳	در این اندیشه مستغرق بودم که دیدم مرا به نام خواندند معنی: در این فکر فرو رفته بودم که دیدم مرا به اسم صدا زدند	درس ۱۸ - ش ۱۴۰۲
۴	نخستین باری که نام زیبای تو را تلاوت کردم معنی: نخستین باری که نام زیبای تو را صدا زدم	درس ۱۸ - ش ۱۴۰۴

شعر خوانی شکوه چشمان تو (درس ۱۱)

۱	آه این سر بریده ماه است در پگاه	یا نه! سر بریده خورشیدِ شامگاه؟
۲	خورشید بی حفاظ نشسته به روی خاک	یا ماه بی ملاحظه افتاده بین راه؟
۳	ماه آمده به دیدن خورشید، صبح زود	خورشید رفته است سر شب سراغ ماه
۴	حُسنِ شهادت از همه حسنی فراتر است	ای محسن شهید من! ای حُسن بی گناه!
۵	ترسم تو را ببیند و شرمندگی کشد	یوسف بگو که هیچ نیاید برون ز چاه
۶	شاهد نیاز نیست که در محضر آورند	در دادگاه عشق، رگ گردنت گواه
۷	دارد اسارت تو به زینب اشارتی	از اشتیاق کیست که چشمت کشیده راه؟
۸	از دوردست می رسد آیا کدام پیک	ای مُسلم شرف! به کجا می کنی نگاه؟
۹	لبریزِ زندگی است نفس های آخرت	آورده مرگ، گرم به آغوش تو پناه!
۱۰	یک کربلا شکوه به چشمت نهفته است	ای روضه مجسمِ گودال قتلگاه...

شعر خوانی ای میهن (درس ۱۳)

۱	تنیده یاد تو در تار و پودم میهن ای میهن	بود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن
۲	تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی	فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن
۳	به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم	به هر حالت که بودم با تو بودم، میهن، ای میهن
۴	اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار	به سوی تو بود روی سجودم، میهن، ای میهن
۵	به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید،	من این زیبازمین را آزمودم میهن ای میهن

تاریخ ادبیات

فصل	درس	شاعر، نویسنده، مترجم	آثار	توضیحات
تعلیمی	یکم	حکیم سنایی غزنوی	«ملکا ذکر تو گویم»	-
		سعدی	گلستان (نثر+نظم)	-
		نصرالله منشی (مترجم)	کلیله و دمنه	-
	دوم	پروین اعتصامی	دیوان اشعار	قطعه «مست و هشیار» از این کتاب است و طنزی شبیه حافظ دارد.
		نظامی	مناظره خسرو و فرهاد	(قلمرو ادبی)
		حافظ	غزل «در مکتب حقایق»	-
پایداری	سوم	فرخی یزدی	دیوان اشعار	غزل «دفتر زمانه» از این کتاب است.
		ابوالقاسم عارف قزوینی	دیوان اشعار	غزل «آزادی» از این کتاب است و جزء اشعار وطن پرستانه اوست که به سلطه بیگانگان و بیدادگری محمدعلی شاه اشاره دارد.
		عیسی سلمانی لطف آبادی	روایت سنگسازان ۲ (نثر)	-
	پنجم		دیوان اشعار	وی در سال ۱۳۰۱ هجری شمسی، قصیده «دماوندیه» را سرود. در این سال به تحریک بیگانگان، هرج و مرج قلمی اجتماعی و هتاک‌ها در مطبوعات و آزار وطن خواهان و سستی کار دولت مرکزی بروز کرده بود. بهار این قصیده را با تاثیرپذیری از این معانی گفته است.
		احمد عربلو	قصه شیرین فرهاد (نثر)	-
غنائی	ششم	مولوی (مولانا)	مثنوی معنوی (نظم) فیه ما فیه (نثر)	-
	هفتم	شهاب‌الدین سهروردی	فی حقیقة العشق (نثر)	-
		عین القضات همدانی	تمهیدات (نثر+ نظم)	-
		محمد رضا شفیعی کدکنی	مثل درخت در شب باران	تخلص: م. سرشک غزل «صبح ستاره باران» از کتاب «مثل درخت در شب باران» است.
	سفر و زندگی	هشتم	حاج میرزا حبیب خراسانی	غزل «کاووس کیانی»
محمد ابراهیم باستانی پاریزی			از پاریز تا پاریس (نثر)	-
عطار			تذکرة الاولیا (نثر)	-
ویکتور هوگو			بینوایان	-
نهم		حاجی ملا هادی اسرار	-	آخرین فیلسوف از سلسله حکمای بزرگ اسلام
		دکتر علی شریعتی	کویر «نثر»	جمله «در کویر خدا حضور دارد» از یک نویسنده اهل رومانی است.
	محمد بهمن بیگی	بخارای من، ایل من (نثر)	-	



فصل	درس	شاعر، نویسنده، مترجم	آثار	توضیحات
انقلاب اسلامی	دهم	سلمان هراتی	دری به خانه خورشید (نظم)	غزل «فصل شکوفایی» از این کتاب است.
		محمّد رضا رحمانی	تیرانا (نثر)	تخلص: مهرداد اوستا
	یازدهم	سید مهدی شجاعی	سانتاماریا (مجموعه آثار) (نثر)	-
		مرتضی امیری اسفندقه	غزل «شکوه چشمان تو»	این شعر، درباره شهید محسن حججی است.
حماسی	دوازدهم	سعدی	گلستان (نثر + نظم)	-
		فردوسی	شاهنامه (نظم)	• کاووس شاه خیره سر کیانی • سیاوش فرزند کاووس • سودابه همسر کاووس شاه که عاشق سیاوش بود.
	سیزدهم	اخوان ثالث	شعر خوان هشتم (از مجموعه در حیات کوچک پاییز در زندان) (نظم)	قالب شعر خوان هشتم؛ نیمایی
		ابوالقاسم لاهوتی	دیوان اشعار (نظم)	غزل «ای میهن» از این کتاب است.
داستانی	چهاردهم	عطار نیشابوری	منطق الطیر (نظم)	داستان سیمرغ، در این کتاب است.
		ظهیری سمرقندی	سندبادنامه (نثر)	-
	شانزدهم	رضا امیرخانی	ارمیا (نثر)	-
		محمّد علی جمالزاده	کباب غاز (نثر)	-
جهان	هفدهم	پابلو نرودا	هوا را از من بگیر، خنده ات را نه (نظم)	-
		یوهان کریستف فریدریش شیلر	مسافر	-
	هجدهم	شکسپیر	غزلواره ها (نظم)	-
		آلفونس دوده	قصه های دوشنبه	• مترجم عبدالحسین زرین کوب داستان «آخرین درس» از این کتاب است.
		وحشی بافقی	شعر «لطف تو»	-

واژه‌های خیلی مهم املائی

۱	آب قنات	۳۸	باد صبا	۷۵	تلالو و درخشش	۱۱۲	دل و خواری
۲	آجر و ملاط	۳۹	باسق و بلند	۷۶	تلاوت و خواندن	۱۱۳	دیلاق و دراز
۳	آخته و برکشیده	۴۰	بحر و دریا	۷۷	تلف و تباه	۱۱۴	ذکر و یاد
۴	آزرم و حیا	۴۱	بذله و لطیفه	۷۸	تلقى و تعبیر	۱۱۵	ذله و درمانده
۵	آزگار و طولانی	۴۲	بر حسب و و مطابق	۷۹	التماس و تضرع	۱۱۶	ذی حیات و جاندار
۶	ابا و امتناع	۴۳	برزخ و دوزخ	۸۰	تموز و تیرماه	۱۱۷	ذی و صاحب
۷	ابهت و شکوه	۴۴	بزم و ضیافت	۸۱	تنپوشه و لوله	۱۱۸	رجزخوانی
۸	اتاقکی محصور	۴۵	بساط تهویه	۸۲	ثلث سوم	۱۱۹	رزم و بزم
۹	اتراق و توقف	۴۶	بساط شطرنج	۸۳	ثمره و نتیجه	۱۲۰	رسا و بلیغ
۱۰	اثنا و میان	۴۷	بط و مرغابی	۸۴	ثنا و ستایش	۱۲۱	رعب انگیز و ترسناک
۱۱	احداث و ایجاد	۴۸	بطالت و کاهلی	۸۵	جناق سینه	۱۲۲	رمق و باقی مانده جان
۱۲	ادا و اطوار	۴۹	بغض و گریه	۸۶	جنه آدمی	۱۲۳	روضه و نوحه
۱۳	آرغند و قهرآلود	۵۰	بقولات و حبوبات	۸۷	چریغ و روشنایی	۱۲۴	زال و رستم
۱۴	ازل و ابتدا	۵۱	بلا معارض و بی رقیب	۸۸	حزین و غمگین	۱۲۵	زغال منقل
۱۵	ازل و ابد	۵۲	بهت و حیرت	۸۹	حشم و خدم	۱۲۶	زل زدن
۱۶	اساس و بنیان	۵۳	بیت الحزن و اندوه کده	۹۰	حفاظ و حصار	۱۲۷	زوال و فنا
۱۷	استبعاد و دوری	۵۴	بیغوله و ویرانه	۹۱	حقوق قضایی	۱۲۸	زوال و نابودی
۱۸	استدعا و درخواست	۵۵	پالیز و بوستان	۹۲	حکیم اسرار	۱۲۹	زیور و زینت
۱۹	استغنا و بی‌نیازی	۵۶	تأثّف و حسرت	۹۳	حلیه و زینت	۱۳۰	ساطور و چاقو
۲۰	استیصال و درماندگی	۵۷	تأمل و اندیشه	۹۴	حواله پول	۱۳۱	سپاس‌گزاری و آفرین
۲۱	اسرار و رازها	۵۸	تحریر و کتابت	۹۵	حوزه علمیه	۱۳۲	سپاس‌گزاری و تشکر
۲۲	اسیر و گرفتار	۵۹	تحفه و هدیه	۹۶	حیات علمی	۱۳۳	ستبر و ضخیم
۲۳	اصرار و پافشاری	۶۰	تحلیل و تجزیه	۹۷	حیات و زندگی	۱۳۴	سجایا و خلق و خو
۲۴	اعانت و یاری	۶۱	تداعی و یادآوری	۹۸	حیات و زندگی	۱۳۵	سراغ و جست و جو
۲۵	اعراض از گناه	۶۲	ترسیم و نقاشی	۹۹	حیات و زندگی	۱۳۶	سفر و سیاحت
۲۶	اعراض و روگردانی	۶۳	ترقی عدلیه	۱۰۰	حیث و وجه	۱۳۷	سفله و پست
۲۷	افسار و عنان	۶۴	تریاق و پادزهر	۱۰۱	حیثیت و اعتبار	۱۳۸	سلاح جنگی
۲۸	اقلیم و سرزمین	۶۵	تصدیق و مدرک	۱۰۲	حیله و تزویر	۱۳۹	سلاح و اسلحه
۲۹	اکتفا و بسنده	۶۶	تصنّعی و ساختگی	۱۰۳	خدمت‌گزاری صادقانه	۱۴۰	سماق مکیدن
۳۰	امان و آتن	۶۷	تضرّع و زاری	۱۰۴	خرد و کوچک	۱۴۱	سنا و روشنایی
۳۱	انابت و توبه	۶۸	تعدی و تناول	۱۰۵	خوار و حقیر	۱۴۲	سنایی غزنوی
۳۲	انبساط و خودمانی شدن	۶۹	تعقیب و گریز	۱۰۶	خواسته‌ها و علایق و	۱۴۳	سور و جشن
۳۳	انضمام و پیوست	۷۰	تعویق و اهمال	۱۰۷	خوان و سفره	۱۴۴	سورت و شدت
۳۴	اهتزاز درفش	۷۱	تفرید و تجرید	۱۰۸	داروغه و نگهبان	۱۴۵	سیرو و سلوک
۳۵	اهتمام و تلاش	۷۲	تقصیر و کوتاهی	۱۰۹	داعیه و ادعا	۱۴۶	سیمین و نقره‌ای
۳۶	ایثار و ترجیح	۷۳	تکبیره الاحرام	۱۱۰	درزی ازل	۱۴۷	شاه‌هاماوران
۳۷	ایل و عشیره	۷۴	تل خاک	۱۱۱	دریای معلق	۱۴۸	شیخ و سایه

۱۴۹	شبه و مانند	۱۸۷	گرامت و تاوان	۲۲۶	گفتار نغز	۲۶۵	معهود و وعده داده شده
۱۵۰	شتور و حیوان	۱۸۸	غربت زندان	۲۲۷	گل سمن (یاسمن)	۲۶۶	مغلوب و شکست خورده
۱۵۱	شمشیر و سنان	۱۸۹	غربت و بیگانگی	۲۲۸	گل و خار	۲۶۷	مفرّج و شادی بخش
۱۵۲	شهد فایق	۱۹۰	غربت و دوری	۲۲۹	گهر و گزند	۲۶۸	مقهور و شکست خورده
۱۵۳	صحت و سقم	۱۹۱	غرس و کاشتن	۲۳۰	لاهور و ناسوت	۲۶۹	ملجأ و مأوا
۱۵۴	صحیفه و کتاب	۱۹۲	غرفه و اتاق	۲۳۱	لایق و سزاوار	۲۷۰	منسوب و نسبت داده شده
۱۵۵	صخره و سنگ	۱۹۳	غریب و بیگانه	۲۳۲	لوله و تنبوشه	۲۷۱	منسوب و وابسته
۱۵۶	صدر و بالای مجلس	۱۹۴	فرسودگان آفتاب زده	۲۳۳	مار غاشیه	۲۷۲	منقلب و دگرگون
۱۵۷	صریح و واضح	۱۹۶	غریب و عجیب	۲۳۴	مأمور و امر شده	۲۷۳	مهابت و عظمت
۱۵۸	صفوت و برگزیده	۱۹۷	غلغله و همه‌مه	۲۳۵	مأمور و فرمانبر	۲۷۴	مهد زمین
۱۵۹	صله ارحام	۱۹۸	غلیان درونی	۲۳۶	مباهات و افتخار	۲۷۵	مهد و گهواره
۱۶۰	صواب و درست	۱۹۹	غول بی شاخ و دم	۲۳۷	مبهوت و متحیر	۲۷۶	مواهب خداداد
۱۶۱	ضایع و تباه	۲۰۰	فراغت و آسودگی	۲۳۸	متأثر و اندوهگین	۲۷۷	نامه و عریضه
۱۶۲	ضجه و ناله	۲۰۱	فراق و جدایی	۲۳۹	متفرّعات و متعلقات	۲۷۸	ناهار و غذا
۱۶۳	طاق ضربی	۲۰۲	شرح شرحه و پاره شده	۲۴۰	متنبّه و هوشیار	۲۷۹	نثر و نظم
۱۶۴	طاق و رواق	۲۰۳	فرسخ و مسافت	۲۴۱	مجنوب و شیفته	۲۸۰	نزاع و مخاصمت
۱۶۵	طاق و فرد	۲۰۴	فرض و واجب	۲۴۲	محدود و منحصر	۲۸۱	نشاط و اندوه
۱۶۶	طالب و خواستار	۲۰۵	فضای قهوه خانه	۲۴۳	محراب مسجد	۲۸۲	نشسته و سرخوشی
۱۶۷	طایر قدس	۲۰۶	فضل و بخشش	۲۴۴	محصور و گرفتار	۲۸۳	نشر و عتاب
۱۶۸	طبق و سینی	۲۰۷	قاب و طبق	۲۴۵	محضر و دادگاه	۲۸۴	نصیب و بهره
۱۶۹	طیلسان و ردا	۲۰۸	قاش زین	۲۴۶	محظور و مانع	۲۸۵	نواحی و اطراف
۱۷۰	عار و تنگ	۲۰۹	قالب و پیکر	۲۴۷	محظوظ و بهره‌ور	۲۸۶	نواحی و مناطق
۱۷۱	عاکف و گوشه نشین	۲۱۰	قالب و محتوا	۲۴۸	محنت و تعب	۲۸۷	هاضمه و گوارش
۱۷۲	عتاب و تندی	۲۱۱	قدر و ارزش	۲۴۹	محنت و رنج	۲۸۸	هاماواران
۱۷۳	عتاب و طعنه	۲۱۲	قدر و اندازه	۲۵۰	مخلفات غذا	۲۸۹	هتاک و پرده دری
۱۷۴	عرض سخن	۲۱۳	قدغن و ممنوع	۲۵۱	مرهم و ضماد	۲۹۰	هریوه و سیستمی
۱۷۵	عرضه و ارائه	۲۱۴	قرائت و تلاوت	۲۵۲	مستغرق و حیران	۲۹۱	هضم و تحلیل
۱۷۶	عزیمت و حرکت کردن	۲۱۵	قرب و نزدیکی	۲۵۳	مستغرق و غرق شده	۲۹۲	غو و فریاد
۱۷۷	عصاره و شیر	۲۱۶	قرب و نزدیک	۲۵۴	مستمع و شنونده	۲۹۳	هول و هراس
۱۷۸	عطر الهام	۲۱۷	قصه و داستان	۲۵۶	مستور و پنهان	۲۹۴	هول و وحشت
۱۷۹	عظیم و بزرگ	۲۱۸	قصور و کوتاهی	۲۵۷	مسرور و مشعوف	۲۹۵	هویدا و آشکار
۱۸۰	عفاف و پاک دامنی	۲۱۹	قضا و قدر	۲۵۸	مشایعت و همراهی	۲۹۶	هیون و اسب
۱۸۱	عمارت و ساختمان	۲۲۰	قندیل پروین	۲۵۹	مُصر و پافشاری کننده	۲۹۷	واصف و توصیف کننده
۱۸۲	عیار و سنجش	۲۲۱	قول و سخن	۲۶۰	مضغ و جویدن	۲۹۸	وثیقه و عهدنامه
۱۸۳	غالب و مسلط	۲۲۲	کریت و اندوه	۲۶۱	مطاع و فرمانروا	۲۹۹	وصل و رسیدن
۱۸۴	غایت و نهایت	۲۲۳	کمند شصت خم	۲۶۲	مطبوع و دلخواه	۳۰۰	وقاحت و بی حیایی
۱۸۵	غابی و نهایی	۲۲۴	گذاشتن و قرار دادن	۲۶۳	معبر و گذر	۳۰۱	وقار و متانت
۱۸۶	غدر و خیانت	۲۲۵	گزاردن و به جا آوردن	۲۶۴	معکوس و برعکس	۳۰۲	یغما و غارت



واژه‌های هم‌آوا سال دوازدهم - ۱۴۰۵

۱. خاست (بلند شدن) خواست (اراده)	۲. رسا (بلیغ) رثا (سوگواری)
۳. غریب (دور / عجیب) قریب (نزدیک)	۴. معمور (آباد) مأمور (فرمان‌بر)
۵. مقلوب (جابه‌جا شده) مغلوب (شکست خورده)	۶. نواحی (ناحیه‌ها) نواهی (کارهای بد)
۷. حیات (زندگی) حیاط (محوطه خانه)	۸. گذراندن (قرار دادن و...) گزاردن (ادا کردن)
۹. منسوب (نسبت داده شده) منصوب (گماشته)	۱۰. خُرد (کوچک) خورد (تناول)
۱۱. شست (انگشت) شصت (۶۰)	۱۲. صد (۱۰۰) سد (مانع)
۱۳. عمارت (ساختمان) امارت (فرمانروایی)	۱۴. قالب (پیکر) غالب (پیروز)
۱۵. قدر (ارزش) غدر (مکرو فریب)	۱۶. نقض (شکستن) نغز (خوب)
۱۷. هضم (گوارش) حزم (دوراندیشی)	۱۸. قضا (سرنوشت) غزا (جنگ) غذا (خوراک)
۱۹. سفر (مسافرت) صَفَر (ماه)	۲۰. زمان (دوره) ضمان (به عهده گرفتن)
۲۱. خار (تیغ) خوار (حقیر)	۲۲. راه (مسیر) راح (شراب)
۲۳. هول (ترس) حول (پیرامون)	۲۴. ثنا (ستایش) سنا (روشنایی)
۲۵. خان (رئیس) خوان (سفره)	۲۶. فضا (جَوّ) فزا (بن مضارع افزودن)
۲۷. نصر (پیروزی) نثر (متن)	۲۸. بهر (برای) بحر (دریا)
۲۹. صبا (باد) سبا (ملکه - کشور)	۳۰. قربت (نزدیکی) غربت (دوری)
۳۱. تأمل (اندیشه) تعمل (کارکردن)	۳۲. عیار (سنجش) ایار (ماه رومی)
۳۳. زال (پدر رستم) ضال (گمراه)	۳۴. طاق (فرد) تاق (درخت)
۳۵. ثمن (ارزش) سَمَن (گل)	۳۶. حوزه (بخش) حوضه (حوض)
۳۷. مستور (پوشیده) مسطور (نوشته)	۳۸. زن (خانم) ظن (گمان)
۳۹. سور (جشن) صور (برق)	۴۰. زُل (نگاه خیره) ذل (خواری)
۴۱. اساس (بنیاد) اثاث (لوازم خانه)	۴۲. اسیر (گرفتار) عصیر (افشده)
۴۳. ستور (حيوان) سطور (جمع سطر)	۴۴. متبوع (پیروی شده) مطبوع (چاپ شده)
۴۵. قوی (قدرتمند) غوی (گمراه)	۴۶. خویش (خود و اقوام) خیش (گاو آهن)
۴۷. صواب (درست) ثواب (پاداش)	۴۸. عار (عیب) آر (بن مضارع آوردن)
۴۹. قاضی (حاکم) غازی (جنگجو و بندباز)	۵۰. عاری (فاقد) آری (بله)

توجه!

صَلاح با سِلاح، اَزَل با عَزَل و..... هم‌آوا نیستند!